

پیوسته به نوشته های گذشته

توسط: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل»

با استفاده از مطالعه ای تحلیلی علمی و مقالات
در مورد سیر حوادث و چگونگی اوضاع افغانستان
به سوالات چندی پاسخ ارائه میشود

**By using a study of scientific analysis and articles
about the course of events and the situation in
Afghanistan, several questions are answered.**

فصل چهارم

سوال پنجم: چه غلطی های سیاسی موجب عدم حل مشکلات
در افغانستان شد؟

جواب سوال: این سوال را توسط تحلیل کارشناسان ماهر سیاسی نیل
پاسخ میدهیم

چه اشتباهی در افغانستان رخ داد؟ کارشناس سیاسی
گام های اشتباه ایالات متحده را بررسی می کند



معترضان در آگوست 2021، در جریان خروج آشفته دولت بایدن از افغانستان، در بیرون کاخ سفید تجمع کردند.

محقق هریس بحث می کند که چگونه مراحل عقب نشینی منجر به "آبشارهای تسلیم" شد.

نزدیک به دو سال پیش، واشنگتن پست اسناد افغانستان را منتشر کرد، مواد حساسی که نشان می داد چگونه نیروهای افغان قادر به مهار طالبان نیستند.

آن اسناد دولتی مشکلات عمیق جنگ در افغانستان را آشکار می کرد - از فساد اداری گرفته تا سربازان ضعیف آموزش دیده. آنها همچنین تحقیقات انجام شده توسط **آستین رایت**، محقق دانشگاه شیکاگو را تأیید کردند که سوابق نظامی از طبقه بندی خارج شده را بررسی می کرد.



آستین رایت

رایت، استاد ددانشکده سیاست عمومی و دستیار **هریس**، گفت: «داده ها نشان می دهد که با وجود کاهش خشونت های طالبان، آنها همچنان حضور و حرکت آزادانه داشتند». آنها کتک نمی خوردند. آنها تصمیم به عقب نشینی گرفته بودند.

رایت گفت که نتایج آن تحقیق نشان می دهد که خروج ایالات متحده از افغانستان تقریباً به طور قطع آشفته و خشونت آمیز خواهد بود. چیزی که او پیش بینی نمی کرد این بود که حکومت افغانستان پس از خروج نیروهای آمریکایی با چه سرعتی سقوط می کند - تسلیم شدن به طالبان در عرض چند روز.

رایت، کارشناس اقتصاد سیاسی خشونت شورشیان، گفت که تسلط سریع طالبان بر ردپای گام های نادرست قبلی توسط دولت ایالات متحده بازمی گردد. در پرسش و پاسخ زیر، او بحث می کند که ایالات متحده کجا اشتباه کرد و چرا دخالت نظامی در افغانستان ممکن است به پایان نرسد.

طرح خروج از افغانستان فقط در چند ماه گذشته اتفاق نیفتاد. چه چیزی در اینجا آشکار شد؟

انتقال کلی باید در **سه مرحله** در نظر گرفته شود. چیزی که ما به تازگی دیدیم، مرحله سوم است که مرحله نهایی است **مرحله اول** تعهد برنامہ ریزی شده ای بود که **دولت اوباما** با رئیس جمهور **حامد کرزی** در سال 2010 انجام داد، که در آن اقتدار نظامی و عملیاتی نظامی از ایالات متحده به افغان های محلی منتقل می شد. **مرحله دوم** خروج فیزیکی نیروهای آمریکایی از حدود { (140000) به (10000) } بود. و امسال شاهد **فاز سوم** بودیم.

در **مرحله اول**، کاهش قابل توجهی در خشونت طالبان وجود داشت - که به نظر می رسید نیروهای محلی امنیت ملی افغانستان (ANSF) در واقع کاملاً مؤثر بودند. و این بسیار تعجب آور بود.

سپس، در طول **مرحله دوم**، داده‌های ما نشان داد که خشونت سر به فلک می‌کشد و فوراً دستاوردهای **مرحله اول** را معکوس می‌کند.

این نشان می‌دهد که **مرحله اول** کاهش خشونت استراتژیک بود و طالبان فقط توانایی جنگی خود را تا زمانی که نیروها به طور فیزیکی عقب‌نشینی کردند، متوقف کردند. این اولین نشانه‌ای بود که در سال **2017** مشهود بود که اتفاقی بسیار غیرعادی روی داده است. این ایده که تلاش‌های جنگ به خوبی پیش می‌رفت، و اینکه ما یک شریک قوی در ANSF داشتیم - شاید ارزیابی دقیقی نبود.

آیا از اینکه خروج نهایی چقدر آشفته بود شگفت زده شدید؟

بخشی که تعجب آور بود این است که طالبان با چه سرعتی **25** درصد آخر کشور را به دست آوردند. مناطق مقاومت شمال و پایتخت کابل آنچه ممکن است تحلیلگران از دست داده باشند، تأثیری بود که تسلیم در مقیاس انبوه می‌تواند در پایان فرآیند داشته باشد. در این مثال، حرکت خود را ایجاد کرد و در این "آبشارهای تسلیم"، شاید 65 تا 70 درصد از سربازان نیروهای امنیت ملی افغانستان در کابل در شمال و اطراف آن حضور داشتند که شاهد سقوط دومینوها در اطراف خود بودند و سپس ناگهان متوجه می‌شوند: «شاید بهترین گزینه من این باشد که به طور کامل کناره‌گیری کنم. شاید این دولت قابل دوام نباشد و تا چند هفته دیگر حکومت مطلقاً هیچ اهمیتی بر طالبان نخواهد داشت.»

«طالبان فقط ظرفیت جنگی خود را تا زمانی که نیروها به طور فیزیکی عقب‌نشینی کردند، متوقف کردند.»

دستیار پروفیسور آستین رایت درباره افزایش سرسام آور خشونت پس از خروج نیروهای آمریکایی

تا جایی که دولت ایالات متحده می‌توانست بهتر عمل کند - چگونه باید در مورد آن فکر کنیم؟ چهار دولت مختلف در تعقیب قضا بی‌این جنگ نقش داشته‌اند.

کل این فرآیند در **دولت ترامپ** واقعاً به نتیجه رسید. **ترامپ** می‌خواست درست در همین زمان در سال **2019**، نزدیک به سالگرد **11** سپتامبر، با طالبان در کمپ دیوید ملاقات کند. او روی "هنر معامله" متمرکز بود و متوجه نشد که رویکرد او چقدر کوتاه بینا نه است. یکی از چیزهایی که طالبان درخواست کردند - که دولت **ترامپ** به آن پرداخت - این بود که در صورت حضور دولت منتخب افغانستان، با ایالات متحده مذاکره نکنند.

پس این چه کاری انجام می‌دهد؟ خوب، این بدان معناست که ایالات متحده دولت منتخب دموکراتیک افغانستان را به خاطر "هنر معامله" رها کرد. بدون دخالت فعال دولت افغانستان - وبدون تعهد پایدار به حمایت از دولت منتخب افغانستان - زمینه را برای خروج نهایی بسیار آشفته فراهم کرد.

بایدن چگونه؟

بنابراین **ترامپ** قدرت یا دفترش را ترک می‌کند درحالی‌که هیچ چیز به طور کامل حل نشده است. **بایدن** خط را در شن و ماسه به تا پایان اگست برمی‌گرداند. **بایدن** هنگام ملاقات با رئیس

جمهور افغانستان، **اشرف غنی**، در موقعیت دشواری قرار دارد، زیرا یکی از چیزهایی که **غنی** به طور قابل درک درخواست می کند این است که ایالات متحده شروع به تخلیه مردم نکند. **غنی** پیش بینی می کند که اگر ایالات متحده با ورود طالبان شروع به تخلیه مردم کند، این آبشار وجود خواهد داشت - که دقیقاً همان چیزی است که در نهایت اتفاق می افتد. یک آبشار از مردم فرودگاه را زیر پا می گذارند، بر مرزها غلبه می کنند، زیرا ایالات متحده نشان داده است که با وجود نداشتن دولت افغانستان بتواند تلاش های جنگی خود را ادامه دهد. جواب آسانی وجود نداشت.»

آنچه ممکن است تحلیلگران از دست داده باشند، تأثیری بود که تسلیم گسترده در پایان فرآیند می تواند داشته باشد.»

- **دستیار پروفیسور آستین رایت:**

- **ایالات متحده نمی توانست مردم را بی سر و صدا از آنجا بیرون کند؟**

- **دولت بایدن** می توانست **غنی** را نادیده بگیرد و بگوید: «ما این کار را مخفیانه انجام خواهیم داد. ما راهی پیدا خواهیم کرد که در عین اجتناب از یک رسوایی عمومی، مردم را بیرون برانیم، اما با دیدن این روند را آغاز کنیم.» اما به هر حال ممکن است باعث فروپاشی دولت افغانستان شود. بسیاری از احزاب مقصر هستند، اما یادآوری این نکته مهم است که شکست این توافق با طالبان تحت شرایط تعیین شده توسط **دولت ترامپ** ظاهر شد، که به دنبال یک برد سریع بود و به بازی طولانی فکر نمی کرد.

اما آیا دولت بایدن می توانست خروج نهایی را بهتر مدیریت کند؟

دولت بایدن متحدان افغان را که در خط مقدم در کنار سربازان آمریکایی و تیم های بازسازی مستقر شده بودند، شکست داده است. بسیاری از افرادی که درگیر حمایت بسیار پرخطر از مأموریت ایالات متحده بودند، هنوز منتظرند تا بفهمند که آیا می توانند از کشور خارج شوند یا خیر - حتی اگر سال ها پیش درخواست خروج را ارائه کردند. این به دلیل خرابی سیستم ایالات متحده برای انتقال افراد به خارج است. طبق قانون، این فرآیند تنها 9 تا 12 ماه طول می کشد، اما میانگین مدت زمان درخواست تا خروج سه سال است. به عنوان مثال، **دولت بایدن** می توانست از قدرت اجرایی خود برای اجبار تخلیه و ارائه پشتیبانی اضطراری استفاده کند و به طور موقت روند جابجایی افغان ها را جریان دهد. یکی دیگر از اهرم هایی که دولت می توانست به طور مؤثرتری استفاده کند، دارایی های بانک مرکزی افغانستان یا تجدید نظر در مورد تعطیلی پایگاه هوایی بگرام بود. هشتم سپتا



با گرام

- با وجود اینکه نیروها افغانستان را ترک کرده اند، **معاون پروفیسور آستین رایت** استدلال می کند که ایالات متحده احتمالاً به شکلی متفاوت در افغانستان درگیر خواهد ماند و بدین ترتیب مرحله جدیدی از درگیری طولانی مدت آغاز می شود.

در آینده چه انتظاری باید داشته باشیم؟

من مطمئن نیستم که گفتن جنگ تمام شده کاملاً درست باشد. این فقط مرحله جدیدی از آنچه قرار است در افغانستان اتفاق بیفتد است. همانطور که در هفته گذشته دیدیم، ایالات متحده احتمالاً در درازمدت در افغانستان دخالت خواهد کرد - فقط به شکل بسیار متفاوت. طالبان متحد داعش نیستند و فعالان با داعش جنگیده اند. اگر داعش واقعاً بمب گذاری انتحاری اخیر را انجام داده باشد که ادعا می کند اعتبار آن را داشته است، احتمالاً شاهد تغییر مأموریت ایالات متحده خواهیم بود. احتمالاً با حملات هوایی بدون سرنشین و سایر تاکتیک ها به جنگ های از راه دور تغییر خواهد کرد. احتمالاً این چیزی است که ما خواهیم دید.

ما از همه اینها چه آموختیم؟

آنچه ما دیدیم اوج شکست اطلاعاتی و شکست اراده سیاسی است. صرفاً به این دلیل که اراده سیاسی شکست خورده است، همه تقصیرها را به پای افرادی که اطلاعات را ارائه کردند، نمی اندازد. به عنوان یک تیم تحقیقاتی، ما نقاط ضعف را می دانستیم، پیش بینی می کردیم خسونت وجود داشته باشد، و پیش بینی می کردیم که خروج نهایی با اختلال کامل همراه شود. عجیب است که ببینیم پیش بینی هایی که دو، سه سال پیش انجام دادیم واقعاً در زمین اجرا می شوند - به جز سرعت فروپاشی نهایی و من فکر می کنم این به این دلیل است که ما به طور کامل به این موضوع پرداخته ایم که این آبشار تسلیم ها چقدر می تواند تاثیرگذار باشد.

تلاش برای مطالعه دقیق عقب نشینی، هم برای آینده افغانستان و هم برای اینکه چگونه باید درباره درگیری های دیگر فکر کنیم، ارزش خواهد داشت. صرفاً به این دلیل که جنگ شکست خورده است به این معنی نیست که تلاشی که برای ارزیابی درگیری انجام شد بیهوده بود.

پایان مقاله آستین رایت

سوال ششم: آیا ممکن است که آمریکا؛ افغانستان را برای همیشه

ترک کند؟؟

پاسخ این سوال را عنان خان میدهد

آیا واقعاً آمریکا افغانستان را ترک می کند؟



پربیننده ترین ها

روز چهارشنبه ۱۵ آپریل، رئیس جمهور آمریکا در کاخ سفید در یک سخنرانی اعلام داشت «زمان پایان دادن به طولانی ترین جنگ آمریکا رسیده است، من اکنون چهارمین رئیس جمهور آمریکا

هستم که حضور نیروهای آمریکایی را در افغانستان پس از دو جمهوری خواه و دو دموکرات به عهده دارم، و من این مسئولیت را به پنجم نخواهم سپرد.»^[۱] جنگ افغانستان برای ایالات متحده (۲۴۸۸) سرباز تلفات و (۲۰۷۲۲) نفر مجروح داشته که به خانه برگشته اند و با همه اینها مصرف بیش از ۲ تریلیون دلار از پول ما لیه دهندهگان آمریکایی نیز قابل توجه است^[۲]. جنگ افغانستان برای مدت طولانی ادامه داشته؛ طوری که «۲۵» درصد از جمعیت افغانستان پس از حمله ایالات متحده به این کشور متولد شده و حتی قسمتی از این جمعیت نسلی اند که فراموش کرده اند آمریکا برای چه چیز در افغانستان حضور یافته اند.

ایالات متحده به دنبال چه چیزی در افغانستان بوده است؟ پاسخ به این سوال را در پیازده سپتامبر نه بلکه می باید قبل از آن حادثه جست و جو کرد. در جریان دهه ۱۹۹۰ بود که زمینه حمله آمریکا به افغانستان ریخته شد. هنگامی که خروج شوروی از افغانستان در سال ۱۹۸۹ صورت می گرفت، ایالات متحده آمریکا در حال اولویت بندی مناطق جهان بود، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ و ظهور پنج جمهوری جدید در آسیای مرکزی مورد توجه سیاست گزاران ایالات متحده قرار گرفت و پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، **دیک چنی**، مدیرعامل قبلی یک شرکت بزرگ خدمات نفتی چنین اظهار نظر داشت: «من نمی توانم آن وقتی را تصور نمایم که منطقه یی به ناگهان از نظر استراتژیک به اندازه بحیره خزر (کسپین) داشته باشیم»^[۳] شرکت های انرژی ایالات متحده انرژی آسیای میانه را همانند خاورمیانه جدید می دانستند. از آنجا که مسکو فقط زمینه توسعه انرژی خود را در روسیه پهن می کرد، این امر منجر به داخل شدن حوزه های توسعه نیافته بحیره خزر و آسیای میانه و انتقال انرژی از آسیای میانه به بازارهای غربی در سیاست ایالات متحده گردید.

حمله نظامی آمریکا وسیله یی برای رسیدن به هدف بود. این کار برای به دست آوردن منابع انرژی مورد نظر، ترانزیت و خطوط انتقال انرژی آسیای میانه بود.

با محاط به خشک بودن بحیره خزر و آسیای میانه و عدم دسترسی به آب های بین المللی برای انتقال انرژی این منطقه، به خطوط انتقال جدید نیاز است. وصل جنوب آسیا با آسیای میانه از طریق خطوط انتقال جدید یکی از اقتصادی ترین راهها برای دست یابی به این هدف قلمداد می شود. این خطوط انتقال باید از طریق ایران و افغانستان عبور می کرد و از آنجا که ایالات متحده از سال ۱۹۹۵ نمی خواست ایران را تقویت کند، شرکت نفت ایالات متحده «UNOCAL» مذاکرات را برای ساخت خطوط انتقال گاز و نفت از طریق ترکمنستان، افغانستان و پاکستان آغاز کرد تا از آنجا به بحر عرب انتقال کند، ولی در سال ۱۹۹۵ افغانستان در میانه یک جنگ داخلی در سراسر کشور بود و این طرح آمریکایی نیاز به یک دولت واحد در افغانستان داشت که تضمین کننده انجام این طرح می بود.

در تحقیق کمیسیون دو جانبه که چه گونه گی عدم موفقیت دولت ایالات متحده در جلوگیری از حادثه ۱۱ سپتامبر را بررسی می کرد، متوجه شد که دولت **کلینتون** قصد داشت طالبان را قبل از ۱۱ سپتامبر براندازد و **دولت بوش** در حال آماده سازی پیش زمینه های حمله به افغانستان قبل از ۱۱ سپتامبر بود.

گرفتن کابل در سال ۱۹۹۶ توسط طالبان، آمریکا را در حین اجرای برنامه خود مجبور ساخت تا وضعیت را بی سروصدا بپذیرد، سپس UNOCAL برخی از رهبران طالبان را به **هوستون** دعوت کرد؛ جایی که آنها به طور خاص پذیرایی شدند. در حالی که خط انتقال UNOCAL در نهایت محقق نشد زیرا UNOCAL از ارزش اقتصادی این پروژه بزرگ مطمئن نبود، برای همین سیاست گزاران آمریکایی پروژه UNOCAL را با TAPI (ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، هند) خط انتقال گاز خزر و آسیای میانه از طریق ترکمنستان و افغانستان به پاکستان و هند را جایگزین کردند. ایالات متحده با عجله روبرو پیش با دنبال این خط انتقال انرژی می تواند به عنوان مجرای کنترل منابع ها و یوروکاربن دریای خزر (کسپین) و همچنین امنیت و ترانزیت آنها از آن استفاده کند.



ریچارد بوچر که دستیار وزیر خارجه ایالات متحده در امور آسیای جنوبی و مرکزی بود، تأکید کرده بود که: «یکی از اهداف ما ایجاد ثبات در افغانستان است... و پیوند دادن جنوب و آسیای میانه... تا از این جهت بتواند انرژی به جنوب سرآزیر شود.»^[۴] تأخیر در خط انتقال TAPI به دلیل پاکشیدن طالبان و در نظر گرفتن گزینه‌های دیگر بود. از سال ۱۹۹۷ ایالات متحده از **اسامه بن لادن** برای فشار بر طالبان استفاده کرد. ایالات متحده از هشدارها، تحریم‌ها و انگیزه‌ها برای تحت فشار قرار دادن طالبان استفاده کرد، ولی در نهایت همه این تلاش‌ها نتوانست طالبان را در یک موقف مورد نظر قرار دهد. سیاست‌گذاران ایالات متحده از سال ۱۹۹۹ تغییر رژیم را گزینه‌ی مناسب در افغانستان می‌دانستند.

اداره معلومات انرژی ایالات متحده چند روز قبل از ۱۱ سپتامبر گزارش داد که: «اهمیت افغانستان از نقطه نظر انرژی ناشی از موقعیت جغرافیایی آن به عنوان یک مسیر بالقوه ترانزیت برای صادرات نفت و گاز طبیعی از آسیای میانه به دریای عرب است که این ظرفیت شامل احداث خطوط انتقال صادرات نفت و گاز طبیعی از طریق افغانستان است.» در تحقیق کمیسیون دو جانبه که چه گونه‌گی عدم موفقیت دولت ایالات متحده در جلوگیری از حادثه ۱۱ سپتامبر را بررسی می‌کرد، متوجه شد که **دولت کلینتون** قصد داشت طالبان را قبل از ۱۱ سپتامبر براندازد و **دولت بوش** در حال آماده سازی پیش زمینه‌های حمله به افغانستان قبل از ۱۱ سپتامبر بود. آن طوری که مقام‌های آمریکایی، سیاست‌گذاران و شرکت‌های انرژی این کشور به کابل آمدند تا آن را مسیری به نورسلطان، بیشکک، دوشنبه، عشق‌آباد و تاشکند و همچنین منابع انرژی دریای خزر ببینند، حمله به افغانستان انجام شد. تغییر رژیم در افغانستان از طریق حمله نظامی و اشغالگری وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف سیاست خارجی ایالات متحده در اوراسیا قرار گرفت. ایالات متحده یک رژیم ترکیبی در کابل ایجاد کرد و متعاقباً روز به روز ساحات مختلف افغانستان را به رژیم جدید ملحق می‌گرداند و به آموزش یک نیروی امنیتی جدید برای حفظ امنیت نیز کمک می‌کرد. این حالت برای ایالات متحده فرصت این را می‌داد تا بر روی موضوعات استراتژیک عمیق تری مانند انرژی آسیای مرکزی و هر گونه تهدید بالقوه از طرف روسیه و چین تمرکز کند.

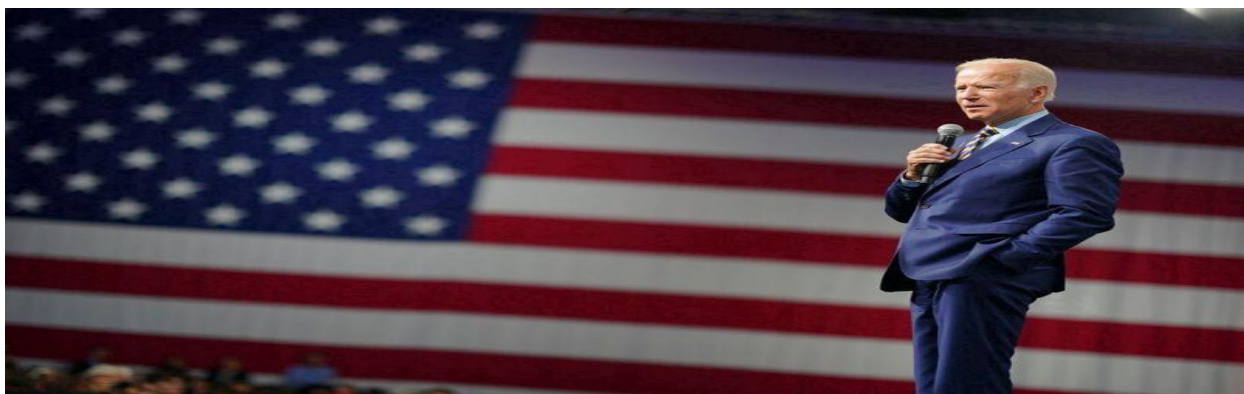


هنگامی که ایالات متحده و شرکای ائتلاف آن در سال (۲۰۰۱) به افغانستان حمله کردند، آنان توانستند طالبان را از کابل بیرون برانند و سپس ایالات متحده اقدام به ایجاد دولتی با تعدادی از مجاهدین سابق کرد که به دلیل مخالفت با طالبان با هم گرد آمده بودند. دولت مرکزی کابل سال‌ها تحت ریاست جمهوری **حامد کرزی** توانایی فراتر از اداره مرکزی خود برای شکل دادن دولتی به وسعت افغانستان را نداشت.

با گذشت سال‌ها با وجود دروغ‌های آشکار در مورد وضعیت امنیتی کشور، واضح گردید که خدمات امنیتی چه نیروهای مسلح و چه پولیس در موقعیتی نبودند که امنیت سراسری را در کشور به میان آورند. نیروهای مسلح افغانستان با داشتن بیشترین جنرالان نظامی تقریباً هزار جنرال در ارتش به جای اولویت گذاری جنگ با طالبان مصروف زدوبندهای منافع شخصی خویش در درون ارتش بودند.

ایالات متحده با احساس پیروزی، قربانی همان واقعه‌ی گردید که قبلاً هم اتحاد جماهیر شوروی و بریتانیا می‌خواستند در درازمدت در پی تلاش برای استقرار در افغانستان پیروز شوند که در آن ناکام ماندند و اما آن طرف تمرکز ایالات متحده بر روی عراق از سال ۲۰۰۳ آغاز شد، در هر دو کشور ایالات متحده نشان داد که او می‌تواند رژیم‌ها را برای هدف مورد نظرش و منافع‌اش از پا درآورد، اما در استقرار یک دولت دموکراتیک بسیار زود ناکام گردید، سپس با روبه‌رو شدن با شکست نظامی، ایالات متحده کوشش کرد برای دست‌یابی به اهداف استراتژیک خود یعنی استفاده از افغانستان برای دست‌یابی به آسیای میانه، به دیپلماسی روی بیاورد. به این منظور از تمام کشورهای منطقه برای ثبات افغانستان استفاده کرد. پاکستان با انجام حملات مختلف، عملیات و معاملات صلح، نقش خود را در برخورد با پشتی‌بانی از نیروهای ضد نظام در مناطق قبایلی ایفا کرد و نیز باید یادآور شد پاکستان در پروسه صلح نقشی اساسی را در کشاندن طالبان به میز مذاکره تاکنون داشته است.

همچنان هند و ایران نقش مهمی در باثبات‌سازی افغانستان داشته‌اند. ایالات متحده بار جنگ را به عنوان اقدامی مقرون به صرفه و هم‌چنین یک راه حل قابل قبول از نظر سیاسی برای عموم مردم آمریکا که از جنگ خسته شده‌اند، به دوش این کشور گذاشت. ایران و ایالات متحده در یک صفحه کاری در افغانستان قرار داشته‌اند. ایران حتی نقشه‌هایی به واشنگتن داده است که موقعیت طالبان در افغانستان را مورد هدف قرار دهد؛ این ایران بود که با موفقیت، ائتلاف شمال را تشویق کرد تا در کنفرانس **بن** از **حامد کرزی** به عنوان رئیس‌جمهور مورد حمایت آمریکا حمایت کند.^[۵] هند در تلاش برای بازسازی در افغانستان نقش فزاینده‌ی را ایفا کرده است؛ همان‌گونه که هند وستان با حمایت از ائتلاف شمال توانست پاکستان را به دور استراتژی ایالات متحده برای ایجاد ثبات در افغانستان ببرد.



همین‌طور ایالات متحده توانست روسیه و چین را در مدیریت افغانستان به کمک بگیرد. چین که مرز کوچکی با افغانستان دارد در سال «۲۰۱۰» با کشف حدود (۱) تریلیون دلار ذخایر معدنی

دست نخورده به شدت به افغانستان علاقه مند شد. اما چین در یافتن که بدون داشتن یک دولت پایدار در کابل و ثبات و امنیت در سراسر کشور نمی‌تواند از هیچ یک از منابع معدنی افغانستان بهره‌برداری کند. به همین دلایل چین از طرح سیاسی مورد نظر ایالات متحده در این کشور حمایت کرده و برای تقویت آن تلاش کرده است. برای چین، حضور ایالات متحده در افغانستان امنیت سرمایه‌گذاری‌های آن را تأمین می‌کند و به همین دلیل از معاملات امنیتی ایالات متحده و افغانستان حمایت کرده است. چین در «مجمع صلح و سازش» با یک مقام آمریکایی چنین بیان داشته است: «ایالات متحده و چین توافق کرده‌اند که برای حمایت از دولت افغانستان، وحدت ملی، نیروهای امنیتی و توسعه اقتصادی با هم کار کنند، و نیز اطمینان حاصل شود که افغانستان بار دیگر به عنوان پناهگاه امن برای تروریست‌ها مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.^[۶] روسیه با آمریکا در افغانستان مخالف نبوده و برای همین تمام پشتی‌بانی لوژیستیکی و اطلاعاتی مورد نیاز این کشور را در افغانستان تأمین کرده است، و حتی نیز دیده شد روسیه مذاکرات صلح بین آمریکا و طالبان را برای گفت‌وگوها ترتیب می‌نمود.

پس از جنگی که بیش از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم به طول انجامید، ایالات متحده هرگز به دنبال حفظ حضور فیزیکی دائمی در افغانستان نگردید.

مدت‌هاست که آمریکا پذیرفته که نمی‌تواند از راه نظامی در افغانستان پیروز شود و در نتیجه مجبور شد برای مدیریت افغانستان به کشورهای منطقه مراجعه نماید. خواه هندوستان و ایران و خواه چین و روسیه باشد، ایالات متحده برای موفقیت با این کشورها چنان برخورد دارد تا از آن جایی که شکست خورده است کامیاب گردد. ولی تنها جناحی که در این استراتژی سیاسی به همکاری آن نیاز است، طالبان است.

تلاش‌های آمریکا برای توافق با طالبان بلافاصله پس از روی کار آمدن بارک اوباما در سال ۲۰۰۹ آغاز شد. این بدان معنی بود که دولت **اوباما** به طور ضمنی پذیرفت که نمی‌تواند طالبان را شکست دهد. ایالات متحده برای تضعیف طالبان و در نهایت آوردن آن‌ها روی میز مذاکره، روی‌گردی چند جانبه را دنبال کرد. روی‌گردی چند وجهی و چند زبانه‌یی که برای توافق با طالبان، به کار رفت. به عنوان مثال، «ادغام مجدد» شامل مذاکرات نبود، بلکه تلاشی بود تا با دادن مشوق‌های مالی برای سربا زان طالبان، تا اسلحه را به زمین بگذارند. «مذاکرات» اصطلاح بود که به معنای سازش از هر دو طرف قرار گرفته است. اصطلاح «آشتی» روند آشتی ملی در افغانستان را پوشش می‌داد و «معاملات صلح» اصطلاحی بود که بیشتر در سیاق پاکستان به کار می‌رود و از یک طرف دولت پاکستان و از طرف دیگر شامل طالبان پاکستان می‌گردد.

در سال ۲۰۱۰، استراتژی ایالات متحده تأمین مشوق‌های مالی برای خلع سلاح وفاداران و پناهنده‌گان طالبان قرار گرفت. سپس در سال ۲۰۱۱ پیام عیدی ملا عمر به عنوان فرصت برای رفتن به یک قدم جلوتر تفسیر گردید. ملا عمر در آن سخنان به نظر می‌رسید که به باز شدن گفت‌وگوها تمایل نشان می‌دهد.^[۷] تماس مستقیم بین ایالات متحده و طالبان در نوامبر ۲۰۱۰ با دیدار مقام‌های آمریکایی با طیب آقا، نماینده ملا عمر در مونیخ آغاز شد. گفت‌وگوهای محرمانه آن زمان با میانجی‌گری مقام آلمانی و خانواده سلطنتی قطر صورت گرفت. متعاقباً، در سال ۲۰۱۱، دو دور از جلسات مقدماتی قبل از آن که دفتر سیاسی طالبان در جنوری ۲۰۱۲ به طور غیررسمی در دوحه تأسیس شود، در دوحه و آلمان برگزار گردید. اولین گفت‌وگوها بین دولت افغانستان و طالبان در پاکستان در سال ۲۰۱۵ رسماً دایر گردید.

پس از دیدار مقام‌های آمریکایی با اعضای طالبان در سال ۲۰۱۸ در دفتر سیاسی طالبان در قطر، زلمی خلیل‌زاد توسط رئیس جمهور **ترامپ** به عنوان نماینده ویژه در وزارت امور خارجه آمریکا با هدف اعلام شده تسهیل روند صلح افغانستان منصوب گردید. ایالات متحده و طالبان در ۲۹ فبروری

سال ۲۰۲۰ پیمان صلحی را امضا کردند که در صورت وفاداری طالبان از مفاد توافقنامه، خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان ظرف ۱۴ ماه صورت می‌گرفت.



پس از غلبه طالبان در میدان جنگ، برای طالبان تعجب آور بود که چرا وقتی در موقعیت پیروزی قرار داشتند با آن‌ها وارد مذاکره می‌شوند. طالبان که آمریکا با آن‌ها درگیر گفت و گو بود، سازمانی بسیار متفاوت از سازمانی که هنگام حمله به این کشور در سال ۲۰۰۱ با آمریکا روبه رو بود، ظاهر شد. در سال ۲۰۱۵، رهبران طالبان اعلام کردند که ملا عمر رهبر آنان در سال ۲۰۱۳ در گذشته است، آن‌ها بنابراین آن را مخفی نگه داشته بودند و اعضای طالبان که دستور از آن می‌گرفتند، همه از این خبر شوکه شدند.

متعاقباً طالبان در اواخر سال ۲۰۱۵ پس از انتخابات مشاخر مبرانگیزی که داشتند به دنبال ایجاد منابع مالی و تسلیحاتی متنوع افتادند. **ملا اختر محمد منصور**، رهبر جدید بارها به تهران سفر کرد و دفتر خارجی خود را در مشهد ایران افتتاح نمود. [۸] جلساتی نیز بین **ملا منصور** و مقام‌های روسی برگزار شد؛ تا جایی که وی از مسکو بودجه و اسلحه دست و پا کرد. [۹]



استراتژی سیاسی ایالات متحده در همکاری مشترک با طالبان، شامل دادن قدرت به آن‌ها و تقسیم قدرت با دولت کابل است. با این کار اعضای طالبان با گرفتن سهم قدرت در رژیم، در نتیجه می‌توانند افغانستان را در ثبات قرار دهند. همان طور که طالبان از قدرت برکنار شدند و با رژیم مستقر آمریکا جنگیده‌اند، ولی ورود آن‌ها (طالبان) به یک توافق سیاسی پیروزی بزرگ برای ایالات متحده در استراتژی سیاسی‌شان محسوب می‌شود.

پس از جنگی که بیش از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم به طول انجامید، ایالات متحده هرگز به دنبال حفظ حضور فیزیکی دائمی در افغانستان نگردید. ایالات متحده می‌خواهد افغانستان را با حداقل

هزینه حفظ نماید و حضور نظامی آن بیشتر از آنچه در سال ۲۰۰۱ پیش‌بینی شده بود به طول انجامید. این راباید به یاد داشت که ایالات متحده به عنوان یک ابرقدرت جهانی دارای مسائل جهانی متعددی است که باید با آنها سروکار داشته باشد و افغانستان فقط یکی از آن همه مسائل است.

رئیس‌جمهور **بایدن** در سخنرانی خود در کاخ سفید در مورد خروج ارتش آمریکا در افغانستان اظهار نظر جالبی کرد: «کسانی هستند که با صدای بلند اصرار دارند دیپلماسی بدون حضور نیرومند ارتش ایالات متحده به عنوان اهرم فشار نمی‌تواند موفق شود. ما یک دهه این استدلال را کرده‌ایم. ولی هرگز اثبات نشد... دیپلماسی ما بر حول حرکات نظامی نیست که روش آن متضررکننده باشد:» [۱۰]

حمله نظامی آمریکا وسیله‌ی برای رسیدن به هدف بود. این کار برای به دست آوردن منابع انرژی موردنظر، ترانزیت و خطوط انتقال انرژی آسیای میانه بود. ایالات متحده اکنون از دیپلماسی در جایی استفاده کرده است که استراتژی نظامی آن نتوانست به اهداف استراتژیک خود برای آسیای میانه دست یابد. این منطقه با افزایش تحرکات چین و روسیه اهمیت بیشتری می‌داشته باشد. در حالی که نیروی نظامی ایالات متحده در آینده‌ی مشخص افغانستان را ترک خواهند کرد، ولی ایالات متحده این کشور استراتژیک را واقعاً ترک نمی‌کند.

References

[۱] *Remarks by President Biden on the Way Forward in Afghanistan | The White House*

[۲] *What Did the U.S. Get for \$2 Trillion in Afghanistan? – The New York Times (nytimes.com)*

[۳] *The new Great Game | Oil | The Guardian*

[۴] *Afghanistan and the new Great Game, Toronto Post, August 2009, <https://www.pressreader.com/canada/toronto-star/20090812/283326108366753>*

[۵] https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/legacy_files/files/publication/twq10januarydobbins.pdf

[۶] *China offers to mediate installed Afghan Taliban peace talks | Reuters*

[۷] *Deciphering Mullah Omar's Eid Message (rferl.org)*

[۸] *In Afghanistan, U.S. Exits, and Iran Comes In – The New York Times (nytimes.com)*

[۹] *Ties between Russia and the Taliban worry Afghan, U.S. officials | Reuters*

[۱۰] *Remarks by President Biden on the Way Forward in Afghanistan | The White House*

سوال هفتم : ایالات متحده و متحدان غربی او در مورد تجارت قاره ای به شمول افغانستان در آسیای مرکزی بزرگ چه هدف دارد؟
پاسخ به این سوال چنین است که در زیر به تفصیل آن می پردازیم :

باز اندیشی در آسیای مرکزی بزرگ: رویکرد جدید آمریکا و غرب به تجارت قاره ای و افغانستان .

Rethinking Greater Central Asia :New American and Western Approaches to continental Trade and Afghanistan



خلاصه اجرایی :

آسیای مرکزی بزرگ از شوک های دوگانه خروج ایالات متحده از افغانستان و حمله ولادیمیر پوتین به اوکراین در حال فروپاشی است . خروج پر هرج و مرج ایالات متحده خطر به تعویق انداختن تلاش های آسیای مرکزی را برای فرار از چالش کلیدی جغرافیایی منطقه - وضعیت محصور در خشکی - به تعویق می اندازد، زیرا اکنون چشم انداز ایجاد ارتباط مستقیم با دریاهای جهان از طریق آن کشور تاریک به نظر می رسد . رفتار تهاجمی روسیه در اوکراین نشان می دهد که این کشور می تواند در آسیای مرکزی نیز حضور داشته باشد و از ناتوانی آسیای مرکزی در اتصال

مستقیم به اقتصاد جهانی سود ببرد. این رویدادها، که نقش رو به رشد چین در منطقه را باید به آنها اضافه کرد، نشان می‌دهد که رویکردهای ایالات متحده و اتحادیه اروپا در منطقه - که از طریق اسناد استراتژی نسبتاً اخیر اداره می‌شود - باید تجدید نظر شود.

دولت افغانستان که در سال (2002) تشکیل شد، با سرمایه‌گذاران و شرکای بین‌المللی برای بازگشایی دهلیزهای باستانی به جنوب و تبدیل آنها به جاده‌ها و راه‌آهن‌های مدرن تکمیل شده با خطوط لوله برای انتقال گاز از شرق به غرب و خطوط برق شمال به جنوب برای انتقال برق کار کرده بود. به نظر می‌رسید که عصر جدیدی از اتصال در سراسر منطقه در حال طلوع است. این تحولات نوید بزرگی برای کشورهای آسیای مرکزی بود، زیرا وابستگی آنها به مسیرهای تجاری از طریق روسیه تسلط ژئوپلیتیک روسیه در آسیای مرکزی را تحت تأثیر قرار داد. با این حال، به نظر می‌رسید که خروج ایالات متحده از افغانستان و تسلط طالبان، امیدها برای چنین گشایش به سمت جنوب را از بین برد و افغانستان را از یک مرکز بالقوه تجارت قاره‌ای بار دیگر به چوب پنبه‌ای تبدیل کرد که مانع از حمل و نقل کالا، خدمات و انرژی در هر جهت و در هر کشوری می‌شود. اما این وضعیت وخیم‌تر تغییر ناپذیر است و نه هم‌نهایی. این مقاله تلاش‌های جاری را برای باز کردن پنجره آسیای مرکزی در سراسر افغانستان و به سمت باز کردن پتانسیل اقتصادی منطقه از طریق حمل و نقل کالا و انرژی، و همچنین موانعی که باید برطرف شود، و نشانه‌هایی از حرکت در جهت رسیدگی به آنها را بررسی می‌کند.

از سال 2002 تا 2021، پروژه‌های متعددی برای ساخت کریدورهای حمل‌ونقل در نظر گرفته شد و بسیاری از آنها تکمیل یا در حال اجرا و بهره‌برداری بودند. ایالات متحده بر بازسازی زیرساخت‌ها در داخل خود افغانستان، از جمله مسیرهای اتصال کابل به قندهار در جنوب و مزار شریف و هرات در شمال و غرب، تمرکز کرد. ایالات متحده همچنین یک پل جدید بر روی رودخانه پیمانج به تاجیکستان احداث کرد. بانک انکشاف آسیایی در تلاش برای بازسازی خطوط آهن افغانستان مشارکت داشت. افغانستان همچنین فرودگاه‌های قدیمی را بازسازی کرد. فرودگاه‌های جدید ساخت، و در سال 2020 دارای 46 فرودگاه بود. ترکمنستان، ازبکستان و ایران همگی با دولت جدید افغانستان برای اتصال شبکه‌های راه آهن خود قراردادهایی منعقد کردند. ترکمنستان با پیوستن آذربایجان و افغانستان، خط راه آهن جدید خود را «دالان لاجورد» نامید که ترکیه، قفقاز، پاکستان و هند را از طریق افغانستان به هم متصل می‌کند. در همین حال، پروژه خط لوله **تاپی** که ترکمنستان را به پاکستان و هند وصل می‌کند به کندی پیش می‌رفت. پروژه‌های برق نیز در حال گسترش بودند، ازبکستان برای تامین برق کابل تلاش می‌کرد و بانک جهانی پروژه بزرگی را برای انتقال برق از قرقیزستان و تاجیکستان از طریق افغانستان به پاکستان توسعه می‌داد.

به طور خلاصه، واضح است که افغانستان به سمت ظهور مجدد به عنوان یک مرکز ترانزیت و لجستیکی منطقه‌ای برای میان‌دین مختلف مانند کالاهای تولیدی، محصولات کشاورزی، برق و گاز طبیعی، پیشرفت قابل توجهی داشته است. در حالی که این طرح به عنوان یک ابتکار از بالا به پایین توسط ارتش ایالات متحده و دولت افغانستان آغاز شد، و به زودی به حدی تنوع یافت که شامل همه همسایگان افغانستان در آسیای مرکزی، سایر دولت‌ها از اروپا تا آسیا، موسسات مالی بین‌المللی بزرگ، شرکت‌های خصوصی شد، و کارآفرینان در بسیاری از زمینه‌ها بکل منطقه در مسیر دستیابی به "پنجره‌ای رو به دریا" پایدار با مزایای اقتصادی و ژئوپلیتیکی گسترده بود.

اما به موازات آن، دیگران پروژه های خود را دنبال کردند، که گاهی هم افغانستان و هم آسیای مرکزی را حذف می کردند. روسیه با ایران و هند در ارتباط ترابری «شمال-جنوب» با تمرکز بر بندر چابهار ایران همکاری کرد. در همین حال، پکن پیشنهاد کرد که بزرگراه قراقرم خود را به پاکستان تا دریای عرب گسترش دهد و دهکده ماهیگیری گوادر را به یک بندر بزرگ تبدیل کند. قلب این مسیر توسعه یافته قرار بود یک خط راه آهن جدید باشد که از **ارومچی و کاشغر** در سین کیانگ تا گوادر امتداد می یابد. هر دو پروژه - که کشورهای آسیای مرکزی در آن همکاری داشتند - از افغانستان کنار گذاشته شد. در حالی که این ابتکارات برای آسیای مرکزی مفید بود، اما عمدتاً در خدمت منافع روسیه و چین بود و هدف استراتژیک اصلی آسیای مرکزی برای باز کردن مستقیم ترین پنجره به سمت جنوب به سمت جنوب و جنوب شرقی آسیا را پیش نبرد. متأسفانه، ایالات متحده و اروپا انفعال قابل توجهی در مورد توسعه خطوط ریلی و جاده ای بین پنج کشور آسیای مرکزی و جنوب از طریق افغانستان نشان دادند.

ناآرامی در افغانستان پس از خروج ایالات متحده در ابتدا به نظر می رسید که مسیرهایی را که چین و پاکستان در شرق افغانستان و روسیه و هند در غرب آن ترغیب می کردند، تأیید و پیش برد. با این حال، مشخص شد که هر دوی اینها با مشکلات پیش بینی نشده ای مواجه شده اند و حتی امروز نیز سالها با تکمیل فاصله دارند. این امر باعث شد که کشورهای آسیای میانه به دنبال نوعی انطباق حداقلی با طالبان باشند که حداقل باعث پیشبرد حمل و نقل بین الافغانی شود. این بازتاب تلاش های قدرت های غیر غربی مانند چین، روسیه، قطر و به ویژه ترکیه برای تعامل با دولت طالبان و گسترش شبه به رسمیت شناختن آن بود. ازبکستان و ترکمنستان به ویژه در این زمینه فعال بوده اند، اما عدم مشارکت نهادهای مالی بین المللی، چشم انداز موفقیت را محدود می کند.

در آینده، آسیای میانه با یک مشکل نگران کننده را در نظر بگیرد. **اول**، وضعیت حل نشده دولت جدید در افغانستان است که شکست سیاسی یا سقوط اقتصادی آن به تمام پیشرفت های آنها در حمل و نقل پایان می دهد. **ثانیاً**، آنها فاقد درجه همکاری و هماهنگی درون منطقه ای هستند که برای انجام تلاش های مشترک بیش از مجموع پروژه های فردی خود لازم است. **سومین** و مهمتر از همه، نه به صورت فردی و نه جمعی منابع لازم را برای انجام پروژه خود در اختیار نمی گیرند و تا زمانی که دوستان خارجی و موسسات مالی بین المللی به کمک آنها نیابند، نخواهند توانست. اما اگر تلاش های آنها به جلو پیش نرود، هر پنج کشور آسیای مرکزی ممکن است به طور غیرقابل برگشتی به مدار روسیه، چین یا هر دو بروند.

برای جلوگیری از چنین سناریویی، واشنگتن و متحدانش باید بدانند که اگر اجازه دهند کریدورهای حمل و نقل از آسیای مرکزی به جنوب بسته و توسعه نیافته باقی بمانند، عملاً پنج کشور مستقل منطقه را به رحمت روسیه یا چین بسپارند. دیدگاه غالب در غرب وجود دارد که بین به رسمیت شناختن و به رسمیت نشناختن دولت طالبان یک انتخاب جدی را مطرح می کند. این همه مواضع میانی را کنار می گذارد، و در نتیجه از آمریکا و متحدانش مجموعه ای از گام های بالقوه سازنده در مسیر رو به جلو محروم می شود. از جمله این موارد می توان به بحث با شرکای آسیای مرکزی درباره نگرانی های امنیتی در حال ظهور آنها و بررسی راه های متعددی که از طریق آنها با منافع استراتژیک بزرگتر آمریکا منطبق است، اشاره کرد. حمل و نقل کالا، برق و گاز از آسیای میانه در سراسر افغانستان به مصرف کنندگان یا بنادر دورتر، در بالای هر فهرستی از این قبیل قرار دارد.

چنین ابتکاراتی لزوماً به منزله یک مسیر در پشتی برای به رسمیت شناختن دیپلماتیک دولت طالبان نیست بر آغوش گرفتن پروژه حمل و نقل بین‌الافغان آسیای مرکزی با دید به عنوان راهی برای آزمایش نیت طالبان، توانایی آنها برای تکامل، آمادگی آنها برای رعایت توافقات و تعهد آنها به رفاه مردم افغانستان تلقی شود. بدین این است که آمریکا و متحدانش به طور کامل کنار گذاشته شوند، در حالی که مسکو و پکن با نفوذ بیشتر وارد عمل شوند.

رویکردهای جدید آمریکا و اروپا باید نقش ترکیه و کشورهای حوزه خلیج فارس را که همچنان درگیر افغانستان هستند، در نظر بگیرد. چنین استراتژی فرصتی دوباره به واشنگتن می‌دهد، هم در رابطه با پنج کشور آسیای مرکزی و هم به عنوان وثیقه، به خود افغانستان بدون تعهد به رسمیت شناختن دیپلماتیک کنونی یا آتی دولت طالبان در کابل، برای ایالات متحده نقش سازنده‌ای در سرتاسر منطقه ایجاد خواهد کرد و در نتیجه از خلاء قدرت در قلمرو وسیعی که هم روسیه و هم چین با بخل ژئوپولیتیک می‌نگرند، جلوگیری می‌کند. این امر به مسکو و پکن نشان می‌دهد که «محور آسیایی» آمریکا شامل تمام پنج کشور شوروی سابق آسیای مرکزی می‌شود و لزوماً افغانستان را مستثنی نمی‌کند.

پایان مقاله

سوال هشتم: ستراتیژی ایالات متحده در موجودیت

ویا در حاکمیت کنونی طالبان بر افغانستان چیست؟

قبل از اینکه به این سوال پاسخ داده شود؛ لازم پنداشته میشود که از اهمیت جیوپولیتیک ویا از جغرافیای سیاسی افغانستان چیزی بدانیم.

اهمیت جیوپولیتیک افغانستان

Geopolitical importance of Afghanistan

من در اینجا می‌خواهم سند تجزیه و تحلیل مورخ «2011-12» موسسه لئی «LEE» استرالیا را که در مورد اهمیت جیوپولیتیک افغانستان پرداخته است بدون تصرف ترجمه و به مطالعه خوانندگان محترم بگذارم.

1- مقدمه:

افغانستان برای قرون متمادی، یک دالان طبیعی برای فاتحان و بازرگانان بوده است که نیروها یا کالاها را از غرب به شرق، بین خاورمیانه و هند و دیگری جاها انتقال میدادند. راه دور و درازی بود یعنی این راهی بود که اسکندر مقدونی در سال 328 قبل از میلاد مسیح انتخاب کرد. امروزه افغانستان بیش از یک دهلیز است. این یک تقاطع مسیرها در آسیا است.

زندگی سیاسی؛ اقتصادی؛ اجتماعی و نظامی دولت افغانستان به مساحت (652000) کیلومتر مربع سطح با سد کوهستانی هندوکش که (600) کیلومتر طول دارد مشخص شده است. که کل کشور را از شمال شرق تا جنوب غربی دربرمیگیرد. یعنی این کوه ها قسمت وسیع و گسترده کشور را دربرمیگیرد که مانع روابط بین ولایات مختلف کشور میشود و افزون بر آن اقلیم سرد و خشن قاره در موسم زمستان اهمیت قبیله «گروه از مردم» بر حکومت مرکزی و محل نگهداری را محدود میکند



این سرزمین یا ناحیه بطور سنتی با ستراتیژی غیر متنا سب کمک کرده است. که گوریلها (چریک ها) در اعماق دره ها و یا وادی ها در بین مردم به آسانی و اساسی سر پناه دریافت کنند. و به این سان خدماتی مثل امنیت را که باید دولت ارایه بدارد و یا اجرا کند؛ آنها خود بطور مستقل مدیریت میکنند. قابل تذکر است که قبلاً تامین ارتباط با شمال کشور مشکل بود؛ تا آنکه در سال (1964) تونل سالنگ که توسط اتحاد جماهیر شوروی ساخته شد و گذرگاهی بین کابل و ولایات شمال کشور تامین شد. البته که این تونل از اهمیت به سزای برخوردار است؛ که بارها بارها توسط چریک ها مورد حمله و بندش قرار گرفته است.

مرزهای بیرونی این کشور نورمال و طبیعی نیست یعنی که دولت در طول سالهای جنگ بر این مرزها هیچ کنترولی نداشت و به همین دلیل قاچاق غیر قانونی مواد مخدر و سلاح و انسان بدون وقفه از راه مرزها صورت گرفته و میگردد. البته که طول این مرزها در روابط متقابل با همسایگان نسبت مستقیم دارد.

در افغانستان سه منطقه جیوپولیتیکی که تمدن های زیادی در آن زیست کرده و یا زیست میکنند و با هم نزدیک هستند وجود دارد: مثل:

- *در شرق – پاکستان که «90» درصد جمعیت مسلمان آن سنی و هفت درصد شیعه هستند.
- *در شمال: که از دشت های آسیای مرکزی؛ آمودریا و سیر دریا (Syr Darya) میگذرد؛ جایی که میتوانیم تمدن مسیحی ارتدکس را در میان دین اصلی این مردم یعنی اسلام ببینیم.

- ما نباید چین و فرهنگ باستانی چین را فراموش کنیم تا جا بیکه این چینی ها هر روز در این منطقه نفوذ میکنند.

● **در غرب:** قلات ایران با تسلط و نفوذ اهل تشیع و جای که سنی ها و مسلمانان مهاجر شده از شبه جزیره عربستان نیز وجود دارد که بنام عرب ها یاد میشوند.



- بازی بزرگ در اصل یک نام مناقشه یا نزاع جیو استراتژیکی است که روس و انگلیس در این بازی مصروف و درگیر بودند- لذا امپراتوری ها طی قرن نهم که در آسیای مرکزی باهم شاخ به شاخ یا مواجه بودند و نتوانستند که موفق به فتح این سرزمین «افغانستان» شوند پس این قدرت های امپراتوری باهم توافق کردند که این کشور را بنام ویا بعنوان یک کشور بیطرف و غیر منسلک و یا حایل بینهم بنامند و ساحه را تا مرزهای تعیین شده ای خود ترک گویند .

- دهلیز واخان واقع در کوه های پامیر در شمال شرق افغانستان که در با ریکترین و تنگنا ترین ساحه آن **چین** واقع شده است ؛ قوی ترین نقطه جلوگیری ویا مانع از تقابل قدرت های مسلح تلقی میشود؛ این مرتفع ترین منطقه جهانی حد اقل پنج ماه در سال به دلیل بارش های سنگین و برف باری مسدود ویا بسته میماند؛ با این حال این مسیر میتواند نقشی مهمی در آینده بعنوان دهلیز یا کرویدور انتقال انرژی برای عبور گاز جاگزین خواهد شد ؛ طوریکه ممکن لوله های نفت به لوله های کنونی که محصولات انرژی را به **چین** منتقل میکند کمک نماید.

در قرن بیستم در دوران جنگ سرد این بار افغانستان در سناریو رقابت و همچشمی دوقدرت بزرگ یا امپراتوری های اعم از شوروی و آمریکا قرار گرفت. ایالات متحده استراتژی محاصره ای اش را علیه توسعه طلبی اتحاد جماهیر شوروی برنامه ریزی کرد و آن را استراتژی مهار **جورج کنان** (George Kennan's) نامید.

زمانیکه نیروهای شوروی در سال (1979) به افغانستان تهاجم کردند؛ آمریکایی ها در مقابل این تهاجم واکنش نشان دادند و از شورشی های افغان که علیه شوروی ها می جنگیدند و به بیرون رانده شده بودند حمایت کرد؛ بهر صورت امروز در مناقشه ویا در جنگ افغانستان با بازیگران خارجی درگیر هستند تا جایکه این بار وضعیت بسیار مغلق و پیچیده تر است. و آنها به دلیل حجم وسیعتر پرابلم های موجود در این کشور بنا ضرور پنداشته میشود که به تجزیه و تحلیل منافع این همه بازیگران زیدخل در افغانستان از نظر جیو استراتژیکی و جیو پولیتیکی در این کشور حایل پرداخته شود.

اگرچه در گذشته ها افغانستان به نسبت موقعیت خاصی خود میتواندست بیطرفی اش را حفظ کند ولی این کشور در طول (31) سال خود از میوه صلح نه چشید و مردم آن درگیر رنج و عذاب گردیدند آنطوریکه به همه معلوم است در سال «1031» اتحاد جماهیر شوروی و پادشاه افغانستان به منظور تقویت بیطرفی این کشور معاهده عدم تجاوز را امضا کردند.

پویا ویا دینامیک جنگ سرد باعث شد که اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان بیشتر مداخله سیاسی کند و به بهانه حفاظت از دولت کمونیستی افغانستان در سال (1979) نیروهای نظامی خود را از مرز یعنی از دریای آمو به داخل افغانستان عبور داد و آن زمانی ویا لحظه ای بود که افغانستان در محل اتصال ویا تقابل چندین قدرت و زور آزمایی هسته ای با هدف داشتن تسلط قرار داشت مثل که رهبران مانند، چین، پاکستان، هند و روسیه و ایران (ایران با وجود نداشتن زراد خانه اتمی) توقع داشت که او را به نسبت داشتن مخازن یورانیوم به عنوان کشور هسته ای بشناسند چونکه به ادعای ایرانیان آنها میتوانند که به فناوری و غنی سازی لازم برای توسعه ظرفیت هسته ای خود دست بکار شوند. بهر صورت این کشورها که از آنها در بالا نام بردیم همگی شان بخاطر تامین منافع خود به افغانستان علاقه خاصی داشتند و دارند.

علاوه بر این چندین سازمان اعم از سیاسی و نظامی در این منطقه حضور دارند که در تامین امنیت و ثبات منطقه کمک مینمایند ویا که به نوبه خود سهم میگیرند و بر ما لازم است تا در هنگام ارزیابی و تحلیل از درگیری ها در افغانستان کمک و مساعدت آنها را در نظر داشته باشیم.

روسیه که رهبری سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO=collective security treaty organization) را به عهده دارد سازمانی است که در سال (2002) تاسیس شد و اعضای آنرا کشورهای اعم از ارمنستان، بلاروس، قزاقستان، و تاجکستان تشکیل میدهد یعنی که این کشورها در سال (2006) با تکمیل منطقه جیو پولیتیکی به آن پیوستند.

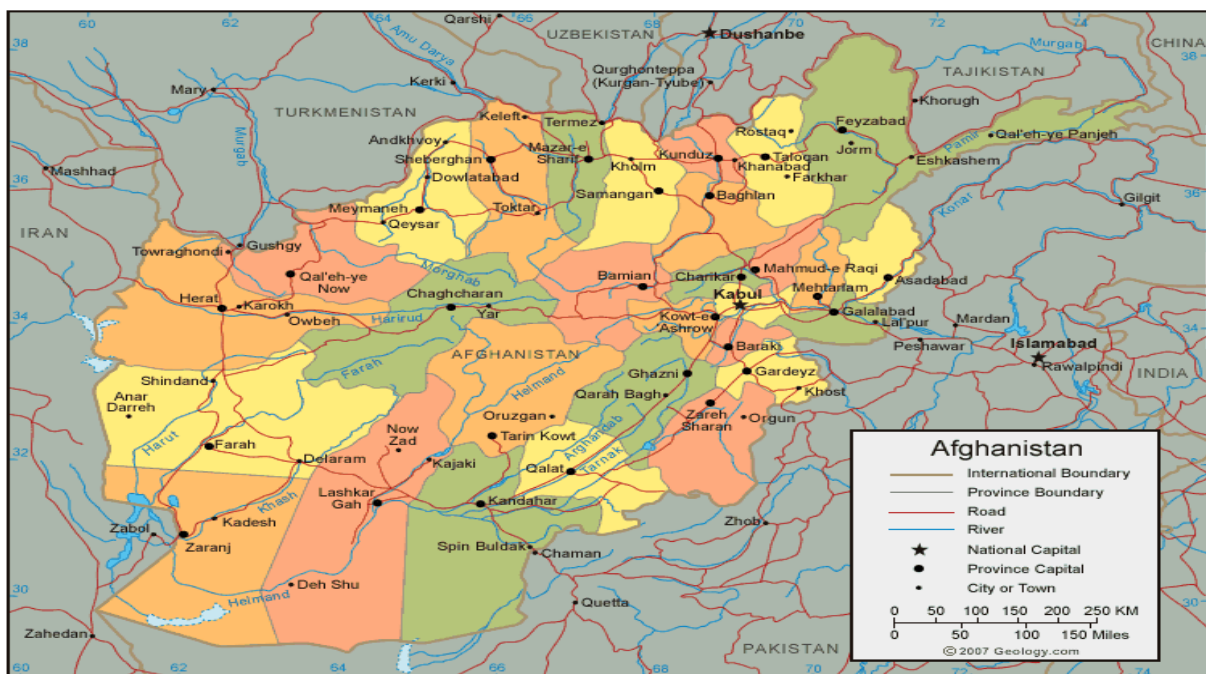
چنانچه که **نیکولای بوردیوژا** (Nikolay Bordyuzha) بعنوان دبیر کل سازمان امنیت جمعی گفت: تصمیم ازبکستان به غرض پیوستن مجدد به این سازمان (CSTO) به شدت در حال نوسان و تغییر است و از سوی دیگر جیو پولیتیکی نه تنها در آسیای مرکزی بلکه در تمام قلمرو پس از اتحاد جماهیر شوروی حکم میکند که سازمان امنیت جمعی باید بند ویا ماده ای را بخاطر دفاع متقابل در مرام و هدف خود بگنجانند ویا که باید گنجانیده باشد که ظرفیت بازدارندگی آن به ثبات تمام منطقه شمال افغانستان در مقابل حملات احتمالی و یکی هم از حملات تروریستی با کاپی برداری از «**نا تو**» نیروهای واکنش سریع مشترک (JRRF= Joint Rapide Reactions forces) را که ایجاد کرده است، نهاد و واکنش سریع نیروها با توجه به اینکه دولت ازبکستان تا هنوز از اشتراک خود به آن تمایل نشان نداده است یا درخواست شمولیت اش را پیشکش نکرده است که این موضوع را باید در نظر

داشت ..

چین به نوبه خود سازمان همکاری های اقتصادی شانگهای را رهبری میکند که اعضای آنرا روسیه، قزاقستان، قزغزستان، تاجیکستان و ازبکستان تشکیل میدهد که البته افغانستان بعنوان مهمان ممتاز در آخرین اجلاس این سازمان شرکت نمود و افغانستان به این سهمگیری خود حمایت اعضای سازمان مذکور از دولت «حامد کرزی» بدست آورد.

در زمره اولویت های خاص سازمان همکاری های شانگهای «SCO» تضمین ثبات مبارزه علیه تروریسم، جدایی طلبی و افراط گرایی شامل یا مطمح نظر است. که این سازمان با درک و مفهوم متعلق به خود چینی ها فرض کرده است همانا مبارزه بمقا بل «سه نیروی شیطانی» است که پکن آزادی اوغورها را در منطقه خود مختاری از اوغورهای سیکیانگ نامگذاری میکند بهر صورت این سازمان در منشور ایجاد خود ابعاد وسیع و گسترده ای از اهداف خود نیز دارد که شامل تقویه علائق متقابل، دوستی و همسایگی خوب بین کشورهای عضو بخاطر تشویق موثر همکاری بینهم در موضوعات سیاسی، تجارت، اقتصاد، تحفظ محیط زیست، کلتور، علوم و تکنالوژی، تعلیم و آموزش، انرژی، و همچنان در دیگر بخش ها مثل تحکیم همکاری ها در دسپلین های متعدد بخاطر حفظ و تقویه روند صلح، امنیت و ثبات در منطقه، گسترش یک نظم جدید و عادلانه دموکراتیک، بین المللی عقلانی سیاسی و اقتصادی.» است.

این واقعیت که روسیه، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان اعضای CSTO و کشورهای عضو هستند سازمان همکاری شانگهای ثبات بزرگی را برای این منطقه در شمال افغانستان فراهم می کند. با وجود مشکلات بین ازبکستان و تاجیکستان، همه این اعضای سابق اتحاد جماهیر شوروی، همراه با چین، متعهد به مبارزه بانروریسم بین المللی هستند. علاوه بر این، رهبری دوقدرت های نوظهور مانند روسیه و چین در تلاش هستند تا آمریکا را از این منطقه خارج کنند. روسیه قصد دارد دوباره قدرتی باشد که از نظر سیاسی قلمروهای شوروی سابق را در آسیای مرکزی کنترل کند. پنج جمهوری آسیای مرکزی، چهار جمهوری ذکر شده در بالا و ترکمنستان که در برنامه صلح «ناتو» شرکت کردند شکی نیست که پیامد خوبی دارد و از امتیاز به درجه بالا برخوردار است از اینکه به حکومت افغانستان و آنهم از طریق ایساف بخاطر حفظ امنیت در کشور و گسترش نفوذ حکومت افغانستان کمک صورت میگیرد.



روابط دوجا نبه که ایالات متحده پس از حمله یازدهم ماه سپتامبر در آسیای مرکزی برقرار کرده نشان دهنده اهمیت استراتژیک است چونکه این منطقه برای آمریکایی ها اهمیت بی بدیل دارد. پس روی همین اصل بود که **اداره بوش** با رییس جمهور ازبکستان **آقای اسلام کریموف** توافقنامه را توشیح کردند که بر مبنای آن پایگاه نظامی **خانه آبا د** را بغرض استفاده نیروهای هوایی ایالات متحده بدسترس آن نیروها قرارداد. تا آنکه در ماه نومبر (2005) نیروهای هوایی ایالات متحده به درخواست **اسلام کریموف** این پایگاه را ترک کردند؛ چونکه دولت ازبکستان در اجلاس ماه جولای (2005) منعقد آستانه طوماری از اتهامات را به ادرس آمریکا برای اولین بار در این جلسه اظهار کرد و موضعگیری خود را علیه حضور آمریکا در آسیای مرکزی توضیح و تفسیر نمود.

از سوی دیگر در قزستان نیز در اثر توافق طرف ایالات متحده و قزستان پایگاه نظامی بنام **مناس (Manas)** نیز در دسترس نیروهای هوایی ایالات متحده قرار داشته که با احیای مجدد روسیه و ظهور چین؛ آمریکایی ها در زمینه شروع به ایجاد ناراحتی علیه فعالیت های این دو قدرت کردند ولی این قدرت ها نظر به علاقه ای که دارند مبارزه خود را بدون وقفه علیه تروریسم بین المللی ادامه داده و میدهند.

2- درس جغرافیای سیاسی تاریخ افغانستان :

تاریخ جیوپولیتیک منطقه و بویژه تاریخ افغانستان کلید های مشخصی را توضیح میدهد؛ جنبه های که باید هنگام بازنگری استراتژی آن کلیدهای مشخص را در نظر گیریم.

در سال (1725) لویه جرگه در کابل ایجاد شد؛ که این لویه جرگه ادامه آن اولین لویه جرگه از سران قبایل در سال (1747) بوده که در این لویه جرگه دولت افغانستان تشکیل شد و در راس این دولت پادشاهی از قبیله (درانی) یکی از ایتنیک پشتون غرض اداره و کنترل امورات برگزیده شد. این گروه ایتنیک پشتون (درانی) به گسترش قلمرو خود داخل اقدام شد تا اینکه امپراتوری را در شمال با شمولیت ازبک ها؛ ترکمن ها و تاجک ها و در شرق پنجاب؛ کشمیر و بلوچستان تشکیل داد یعنی که در اثر فتوحات که مربوط به افتخارات همه قوم ها و قبیله ها بود بدون شک یک امپراتوری شکننده را بویژه با اکثریت پشتون ها ایجاد کردند چونکه پشتون ها نسبت به احساسات ناسیو نالیزم افغان؛ احساسات عمیق قومی و قبیله ای داشتند - شکنندگی سلطنت افغانستان نتیجه رقابت ها بین جناح های پشتون بود که اغلباً توسط همسایه ها تشویق میشد.

با گذشت زمان کنترل ویا اداره سیاسی پشتون ها بر کابل کاهش یافت و گروه های ایتنیک متباقی افغان بطور سیستماتیک از پُست ها و مقامات دولتی به حاشه رانده شدند و این واقیعت باعث شد که شورش های چندی بین گروه های قومی ویا ایتنیک صورت گیرد؛ بخصوص بعد از استقرار ویا تسلط امپراتوری بریتانیا در هند و مبارزه بی وقفه بریتانیا هندی در برابر امپراتوری روسیه به هدف کنترل جغرافیای سیاسی در افغانستان از اینکه دولت وقت افغانستان در دهه (1830) طالب کمک از روسیه شد که این خود منجر به واکنش بریتانیا گردید. این موضوع جرعه ای بود که **اولین جنگ** از سه جنگ افغان و انگلیس را که بین سالهای (1839 و 1842) اتفاق افتاد برانگیخت. و دولت بریتانیا مجبور شد که از تسلط خود در افغانستان انصراف کند؛ چونکه انگلیس ها شکست نظامی خورده بودند - (36) سال بعد پیشروی و حضور روسیه در منطقه آشکار شد که این حضور به نوبه خود به آغاز **جنگ دوم افغان و انگلیس** منجر شد که دو سال تمام دوام کرد ولی بعداً این تقابل با خرید و تطمیع رییس سیاسی قوم پشتون افغانستان مبدل به ایالت هند بریتانوی شد و اما در معاهده ویا توافقنامه راولپندی که بین افغانستان و بریتانیا توشیح شد بریتانیا در سال (1919) افغانستان را به حیث دولت آزاد و مستقل به رسمیت شناخت و آنهم بعد از اینکه انگلیس ها در **جنگ سوم افغان**

انگلیس مغلوب شدند .

به این اساس بریتانیا از راه نظامی نتوانست که در این جنگ به موفقیت رسد بلکه بریتانیا از نظر سیاسی و در مذاکره با روسای پشتون نتوانست دستاورد سیاسی را کسب کند که البته ما باید در هنگام بررسی قضایا و تاریخ سیاسی افغانستان این موضوعات را در نظر داشته و هرگز از یاد نبریم .

سلطنت ویا پادشاهی قوم درانی تا سال (1973) ادامه داشت تا آنکه محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان توسط یک کودتای بدون خونریزی به رهبری محمد داود خان با اعلام دولت جمهوری افغانستان از قدرت خلع شد و بعداً در سال (1978) یک دولت عملگرا و طرفدار کمونیستی که قصد داشت که با داشتن ایدیولوژی مشخص یک پروژه ای مدرنیازیشن را برقرار ویا آنرا تحقق دهد ، لذا آنها نیاز داشتند که برای به سر رساندن این پروژه به لکه گیری بپردازند و تلاش کردند که به تضعیف سنت های قبیله ای و تسلط مذهب دست بکار شوند از اینکه روسای قومی ویا ایتنیکیتی در آن زمان بخشی از مخالفین دولت شان بودند .

پروژه نوسازی در افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی حمایت شد و ایده یا مفکوره ایجاد پشتونستان را ترویج و بکار گرفتند که این نظریه به وضوح در تضاد به منافع پاکستان بود که نظر به همین اصل نخست وزیر وقت پاکستان **ذوالفقار علی بوتو** تا آنجا پیش رفت که با حمایت بیشتر افراد رهبران شورشی پشتون ها که بعداً توطیه شان علیه حکومت داود خان به ناکامی انجامید به پاکستان مهاجرو پناهنده شدند تحت حمایتی قرار گرفتند که بعداً این رهبران فراری در سال (1976) به ایجاد نهادی دست زدند تا اگر بتوانند مسلمانانی را در صفوف خود از سراسر جهان اسلام در ضدیت و مخالفت به حکومت و بعداً به مقابل کمونیست ها جلب و جذب کنند ؛ قسمیکه گلبندین «جکمتیار» این فراریان را در سا زمانی بسیج و سازماندهی کرد .

در سال (1978) کمونیست ها غرض براندازی **داود خان** کودتای را راه اندازی و **داود خان** را اعدام کردند . و راه را برای دولت جدید هموار ساختند که این دولت جدید بیشترین توجه خود را به تقویه وحدت ملی معطوف کردند و همچنان تلاش نمودند تا عدالت اجتماعی اقتصادی را رونق دهند و احترام به اسلام را در نظر گیرند تا باعث واکنش و مخالفت های اسلام گرایان افراطی علیه خود نشوند و از جانب دیگر بخاطر تقویه پایه های دولت نو بنیاد خود در پنج ماه دسامبر سال «1978» مسکو و کابل معاهده دوستی را بینهم امضا کردند که این معاهده ادامه معاهده همسایگی و همکاری که در دسامبر سال (1979) امضا شده بود ؛ امضا شد و اتحاد جماهیر شوروی مبنی بر محتویات این معاهده که جز بهانه ای برای تجاوز بر افغانستان نبود با تعداد (80000) سرباز بر افغانستان تهاجم کرد تا جایکه این سربازان که بعداً تعداد شان به «یکصد هزار سرباز» رسید با سلاح های مدرن سبک و سنگین مجهز بودند که در بکار بردن این سلاح ها درنگ و تامل نکردند - آنها همچنین تلاش کردند تا به انکشاف و توسعه کشور از نزدیک نظارت داشته باشند بویژه به تامین حقوق و آزادی و پیشرف زنان شامل تعلیم و تربیه ؛ سواد آموزی ؛ اصلاحات ارضی و از نمونه های که اتحاد جماهیر شوروی در جمهوری های آسیای مرکزی به سر رسانده بودند که در نتیجه تغییرات قابل ملاحظه را قابل دید ساخت ؛ بگونه مثال که از پاکستان در آنوقت بیشتر شبیه افغانستان بود و اما مقامات و مسولین اتحاد جماهیر شوروی برابری جنسیتی و تعلم و آموزش را در سرلوحه فعالیت های خود قرار داده بود . بنا بر این واقعیت اجتماعی اقتصادی در این جمهوری های آسیا مرکزی با افغانستان تفاوت زیادی داشته اگرچه منشا آن بسیار شبیه بود - با اینحال همه آنها برخلاف روایات اسلامی و **کود پشتون ولی** ؛ قوانین خارجی به زور تحمیل شده محسوب میشدند .

تجاوز اتحاد جماهیر شوروی بر افغانستان پاکستان را در وضعیت جیوپولیتیکی ناخوش آیند

قرار داد ؛ بین هند وستان و اتحاد جما هیر شوروی و تمام متحدین دولت هند با توجه به این موقعیت جیوپولیتیکی وضع طوری تفسیر شد که در صورت مداخله نظامی هند پاکستان باید از عمق اساراتیژیک اش چشم پوشی کند .

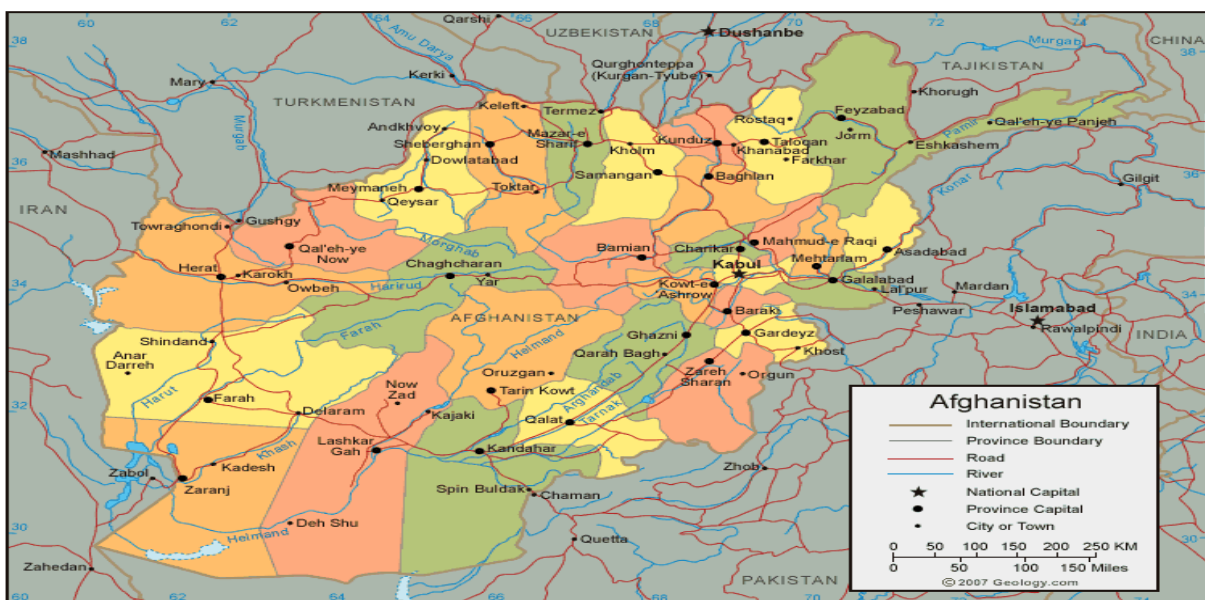
در شرایط جنگ سرد مداخله اتحاد جماهیر شوروی بعنوان یک تحرک یا جنبش در نظر گرفته شد که با اساس آن دولت ریگان تصمیم گرفت که از طریق سرویس اطلاعاتی (آی اس آی) پاکستان به شورشیان مخالف دولت افغانستان قسمیکه عربستان سعودی و چین کمک میکردند کمک کند بنأ شورشیان و مخالفان دولت افغانستان را میزایل دور برد بنام (ستینگر = stinger) که ضربه و ضرر آن تا فاصله (4500) متر میرسید مجهز ساخت .

که این خودیک منظر کلیدی در این نوع درگیریها و مخالفت ها بود؛ ؛ افزون بر آن هواپیماهای با بال ثابت را مجبور میکرد که بالاتر از فاصله نهایی رسیدن میزایل «ستنگر» پرواز کنند بخصوص هواپیماهای (SU25) بمب افکن . این ریاضت ها و سختی ها برای جامعه شوروی به دلیل تلفات بیشتر سربازان شان ؛ گرباچف را واداشت که سربازان خود را از افغانستان خارج کند .

3 - ارزیابی ژئوپلیتیکی از نظر توزیع قومی در افغانستان :

افغانستان نزدیک به (۲۹) میلیون تن جمعیت دارد که در طول «31» سال جنگ دوامدار در این کشور زندگی کرده اند و این جنگ موجب آن شده که در حدود نیک میلیون نفر افغان در ایران و «2,5» میلیون افغان در پاکستان بعنوان پناهنده حیات بسر برند . این ارقام فوق بما مفکوره ویا ایده ای از اهمیت و تاثیر ی که هر دو همسایه بالای این مهاجرین دارند میدهد البته که این پناهندگان در شرایط بسیار سخت و ناگوار زندگی میکنند که توقع حیات شان در حدود (44,5) سال قبول شده و از سالهای متمادی است که «20» فیصد از جمعیت افغانستان در فقر شدید گرفتار اند و از هر (4) کودک قبل از به رسیدن پنج سالگی می میرند و از سوی دیگر در حدود (40) فیصد از نفوس این کشور شغلی ندارند ویا که بیکار اند و بیش از (75) فیصد از جمعیت این کشور به خدمات اولیه صحتی دسترسی ندارند .

ساختار اجتماعی در این محیط انسانی بدور قوم و قبیله بنا شده است که چهار قوم و قبیله ای (پشتون ؛ تاجک ؛ ازبک و هزاره) بزرگ و بسیار مهم و «21» قوم و قبیله دیگر (ایماق ؛ ترکمن ؛ بلوچ) از نظر جمعیت خود کم نفوس ویا اقلیت های قومی را تشکیل میدهند .



همانطور که من در بالا گفتم: **پشتون ها** بنیانگذاران افغانستان مستقل هستند - گروه قومی که بیشتر با ناسونیالیزم افغانی همذات پنداری (identification = تعیین هویت) میکنند اهل سنت هستند که (42) درصد از جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند.

تاجیک ها که (27) فیصد جمعیت افغانستان را تشکیل می‌دهند؛ اینها در واقعیت امر منشا و یا اصالت فارسی و یا که (persian) دارند که اکثرشان سنی مذهب هستند؛ آنها به زبان فارسی دری صحبت میکنند که بعنوان یک زبان تحصیلی محسوب میشود یعنی که این زبان در ادارات، موسسات؛ مکاتب و پوهنتون های افغانستان که در تحت اداره پشتون ها بوده است بعنوان یک زبان رسمی بکار می‌رود و در پیشبرد امورات تسهیلات لازم را فراهم میکند؛ تاجیک ها در شهرهای خورد و بزرگ واکثراً در قسمت شمال غرب افغانستان در همجواری با جمهوریت تاجکستان که همسان به گروپ قومی آنها است مسکون و متوطن هستند. اینها اقوامی هستند که بعد از پشتون ها جمعیت پرنفوس کشور محسوب میشوند. اینها هرگز آرزوهای خود را برای مشارکت در قدرت سیاسی پنهان نمیکنند.

هزاره ها اجتماعی طرد شده و از نظر دور انداخته شده محسوب میشوند که از نظر مورخین احتمالاً مغولی تبار و فقیر و نادر هستند که بیشتر در مناطقی مرکزی افغانستان زندگی میکنند؛ آنها شیعه مذهب هستند و از چند جهت با ایرانی ها حدود مرز و رسوم و رواج همسان دارند. و ایشان همین اکنون در نظر طالبان مردود و نامسلمان پنداشته میشوند؛ مردم هزاره با زبان دری یا فارسی به دایکت یا لهجه خاص صحبت میکنند و در حدود (9) ملیون جمعیت دارند.

ازبک ها و ترکمن ها؛ که منشا و یا اصالت ترکی دارند به ترتیب (2) درصد و (3) درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند که اینها اکثراً در شمال کشور یعنی نزدیک به جمهوری های ازبکستان و ترکمنستان زندگی میکنند.

پس اگر توزیع قومی و زبان را جمع آوری کنیم؛ می بینیم که پشتون ها با هر دو جنبه (زبان و قومی) با وجود اختلافات؛ منسجم و اکثریت هستند. و چنین درمی یابیم و یا بر آن مهر تاکید میگذاریم که این گروه قومی احساسات بیشتری ناسونالیستی علرغم اختلافات داخلی ناشی از مبارزات قبیله ای برای کسب قدرت دارند. روشن ساختن این واقعیت و یا ادعا این طور است که طرح و چیدمان جاده و یا اعمار سرک اصلی بنام سرک حلقوی تقریباً تنها راه مورد قبول پنداشته میشود که عمدتاً از قلمرو پشتون ها میگذرد.

همه گروه های قومی به جز از هزاره ها که در بخش مرکزی افغانستان زندگی دارند؛ دیگرها در نزدیکی مرز با کشورهای دیگر در همسایگی قرار دارند و این شکل از توفیق و باشندگی اقوام در نزدیکی باهم برای ما ایده و یا مفکوره ای میدهد که همسایه ها بالای جمعیت های هم مرز خود موثر بوده یعنی که تاثیرات خود را چه همراه با اختلافات و خشونت ها میگذارد و یا که همسایه ها خود در بروز اختلافات و نزاع ها نقش براننده بازی میکنند و این نوع رخداد ها و نمونه ها در تاریخ افغانستان اظهر من الشمس است که نباید از آن غافل شد.

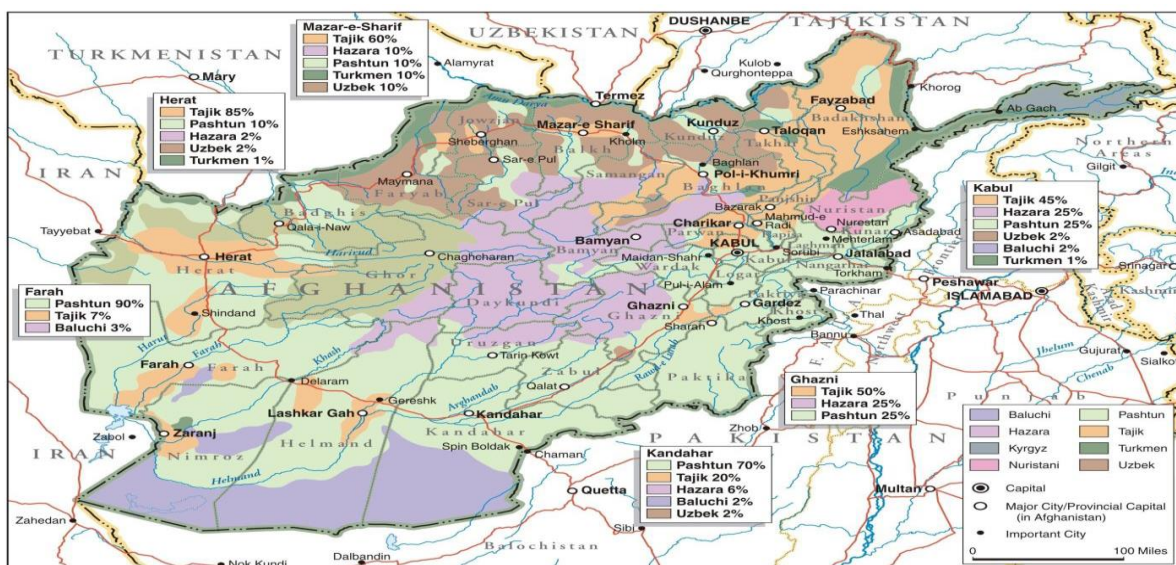
در ولایت بادغیس ولایتی که در آنجا تقریباً تمام نیروهای بیرونی بخصوص هسپانوی ها با تیم بازسازی (PRT) خود مصونیت انولا را متکفل بودند چنین روایت میشود که اکثر باشندگان این ولایت تاجیک ها بودند که (63) فیصد از آن اهالی را تشکیل میدهد اما در اولسوالی های **غورماچ** و **مرغاب** اکثریت باشندگان آن پشتون ها هستند؛ در حالیکه در اولسوالی **مقر** اکثریت جمعیت را گروه قومی اقلیت ها (44) درصد و در **قلعه نو** (72) تاجیک و (28) درصد پشتون ها تشکیل میدهد.

در سال (1893) مدیر ارشد اداره بریتانیا؛ **سر هنری دیورند (Sir Henry Durand)** یک خط بطول «1500» مایلی بمنظور تعریف ویا تعیین انتهای غربی هند بریتانیا در بین منطقه پشتون نشین پشتون ها کشید که پشتون ها را بدو بخش از هم جدا کرد منطقه ای که برای افغان ها یادآوری از امپراتوری آنها بود واما دولت های مختلف افغانستان این خط را به رسمیت نشناخته و همیشه ادعای استرداد این ساحه را نموده اند که اکنون جز قلمرو پاکستان میباشند.

زمانیکه پاکستان در سال (1947) استقلال خود را بدست آورد پشتون ها بصورت قطعی بدو ایالت از هم جدا ساخته شدند یعنی از مجموع «40» میلیون پشتون «13» میلیون آنها در افغانستان که نسبت به سایر اقوام دیگر افغانستان در اکثریت اند و «27» میلیون دیگر پشتون ها در پاکستان زندگی میکنند که نسبت به اقوام دیگر پاکستان در اقلیت اند و آنها یعنی پشتون های ساکن در پاکستان نظر به سایر شهروندان پاکستان احساس تبعیض میکنند؛ چونکه درآمد سرانه آنها (50) درصد از میانگین کشور است. و در حوزه فرهنگی (70) درصد مردان و (98) درصد زنان پشتون از سواد محروم اند حالانکه مردان بی سواد دیگر اقوام متوطن پاکستان (40,2) درصد و فیصدی زنان بی سواد اقوام دیگر پاکستان (69,4) تشکیل میدهد.

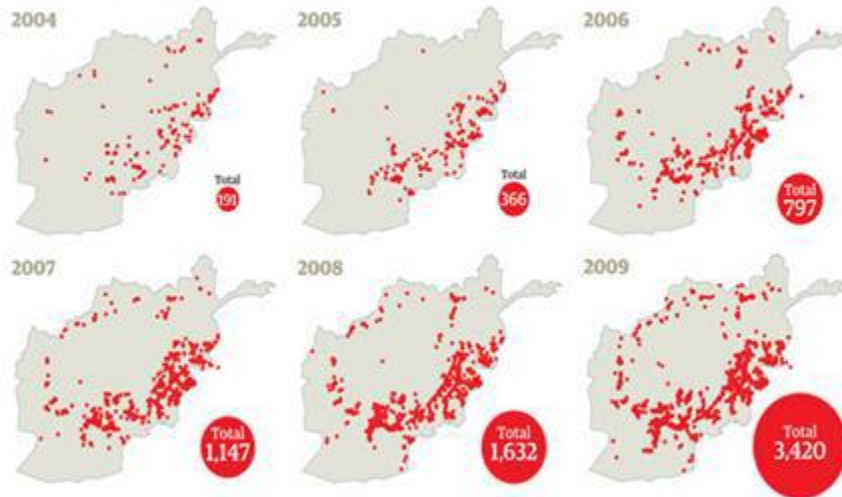
سازمان اطلاعاتی بنام (آی اس آی) پاکستان از هرگونه ترمرد و شورش و فعالیت های استقلال خواهی پشتون ها پاکستان به شدت اقدامات لازم کرده است واما از جنگ و ستیز پشتون های افغانستان در مقابل خارجی ها یا دیگر گروه های قومی حمایت کرده است یعنی که توجه پشتون های افغانستان را از استرداد سرزمین شان که کنون در قلمرو پاکستان قرار دارد بطرف دیگر معطوف کرده و معطوف میدارد تا اینکه همین اکنون در حدود (2,5) پشتون های از گروه ایتنیک مشابهه مهاجر افغانستان در شمال غرب پاکستان متوطن ویا زندگی میکنند .

پشتون ها بنام پشتونوالی یک کد (رمز یا قانون) قومی و اخلاقی و شرافتی و ناموس داری دارند که این کد تا هنوز در دهات و روستا های پشتون نشین قابل ملاحظه است و مشتمل بر این ارزش ها است : **انتقام** «بدل» بدون محدودیت زمانی ؛ **وفاداری** (به همسایگان) **بخشش** «برای آنها که عذر خواهی ویا ننوات میکنند» **دادن پاداش یا غرامت** «در صورت سازش و جور آمد» و قتیکه انسجام ویا نظم پشتونوالی در موقعیت متناقض قرارگیرد بالاتر از شریعت است.



DISTRIBUCIÓN DE LOS ATAQUES DE LA INSURGENCIA

IED attacks year by year



Simon Rogers ([The Guardian](#)) basado en los datos de wikileaks

ما در نقشه و تصویر فوق می‌توانیم توزیع ویا وقوع حملات با موادمفجره دست ساز را در مناطق پشتون نشین که فعالیت های شورشی با گسترشی بیشتری دارد را مشاهده کنیم که البته این مناطق توسط راپورترهای «گاردین» با داده وارقام منتشر و توسط **ویکی لکس** در رسانه ها به نشر رسیده است . البته که این نوع حملات انفجاری و انتحاری در مناطقی صورت میگیرد که آن مناطق عاری از شورشیان ویا بغاوتگران و مخالفان دولت هستند . این گزارش ها به گمان اغلب در حمایت از شورشیان طالبان توسط سرویس های اطلاعاتی مربوط (آی اس آی) پاکستان جمع اوری ویا تنظیم میشود . اظهارات نخست وزیر بریتانیا **اقای دوید کامیرون (David Cameron)** در هند فاش کرد اوافزود وآن اینکه امروز نیز مانند گذشته یک بازی بزرگ در این منطقه بازی میشود ویا که وجود دارد» واین خود رازی نیست که پاکستان با طالبان چه میکنند ویا در چه زو بند وهم تلاش اند» بلکه همه طرف ها میدانند که از زمان نخستین اشغال افغانستان تا حال چه رخداد های توسط چه کسانی بوقوع پیوسته است .

جنبش طالبان را که میتوان آنرا (تحریک علمای اسلام) ترجمه کرد منشاء آن در مدارس قران خوانی پاکستان ریشه داشته است که بیشتر در اردوگاه های مهاجران افغان قوم پشتون واقع در مناطق روستایی پاکستان بخصوص در منطقه پشاور در بین پشتون های فقیر و نادار و قربانیان جنگ ؛ نا امید از سنت ها و رواج های قبیله ای که طرز زندگی خود را در مدارس قران خوانی وفق داده اند واحکام اسلام افراطی را نیز تحمل میکنند اما در عین زمان به تحصیل و آموزش نیز می پردازند یاکه مشغول اند .

حزب بنیاد گرای پاکستان ؛ جمعیت علما (JUI) در این مدارس زمینه نفوذ بیشتری دارند و مدارس مربوط به این حزب از با زگشت به مبدا ء اسلام کاملاً در دفاع است و از هر نوع نهضت و پیشرفت جلوگیری بعمل می آورد . یعنی که هرگونه مدرنیزاسیون را در نطفه می خشکانند تکاه اگر بتوانند شاگردان مدارس متعلق به خود را به اعمال اسلام افراطی مشبوع و آلوده کنند تاکه آنها باوری بر نهضت و پیشرفت نداشته باشند – تاچایکه معلوم شده است فرضیه های آنها با جهاد گرایی منطبق بوده که یکی از این فرضیه ها که توام با پیامد بوده همانا مرام های دیوبندی است که نقش زن را ثانویه و متعلق وتابع به مرد می پذیرند واز نظر فرهنگی زن را بی فرهنگ میدانند ومهمتر ارز اینکه اهل تشیع را ملحد ومرتد بین می نامند .

4- قاچاق مواد مخدره در افغانستان :

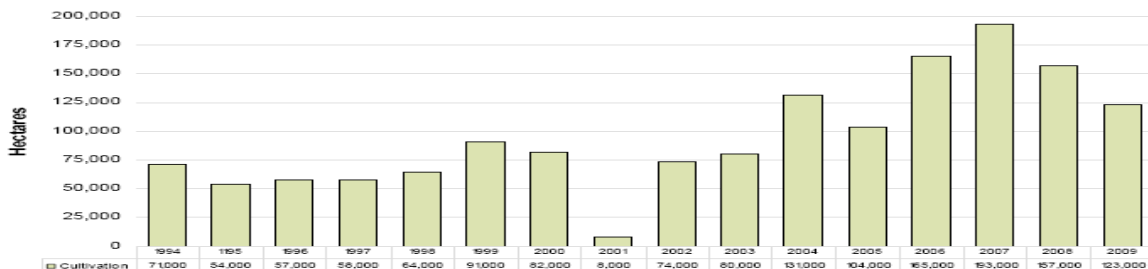
پس از حمله و تجاوز ایالات متحده بالای افغانستان، کشاورزان افغان با دریافت صرف یک فیصد عاید؛ بگونه آزادانه به کشت کوکنار پرداختند یعنی به نظر آنها کارهای سود آوری از قبیل کشت کوکنار را از دیگر کشت ها ترجیح دادند. و از سوی هم طالبان دهاقین را به کشت کوکنار بیشتر تشویق میکردند تا که بتوانند از فروش؛ قاچاق و ترافیک مواد مخدره عایدی بدست آورند و آن را به یک منبع مهم تامین مالی مهم برای ادامه مبارزه خود بکار گیرند - در دوران دولت فاسد «حامد کرزی» در سال «2008» افغانستان در بین (180) کشور از نقطه نظر کشت؛ قاچاق و ترافیک مواد مخدره و فساد گسترده دولتی در ردیف ویا رتبه (176) قرار گرفت و در سال (2009) از آن بدو بدتر شد یعنی که در موقعیت ویا در رتبه (179) سقوط کرد- فساد در مقامات عالی دولت به یک سرگرمی و فرهنگ مروج رونق یافت تا جایکه برادر ناتنی رییس جمهور «حامد کرزی»- ولی کرزی را رسانه ها متهم به فساد گسترده تری کردند.

مواد مخدری که از افغانستان می آید از همه مرزها به ویژه از مرز ایران و از شمال عبور می کند. این امر باعث ایجاد معتادان در همه کشورهای می شود که از آن عبور می کنند و بنابراین همه علاقه مند به ریشه کن کردن آن هستند. همکاری روسیه در عملیات مبارزه با این پدیده جنایتکارانه باید با نگرانی ناشی از افزایش معتادان به هروئین در فدراسیون روسیه باشد.

تخمین زده می شود که تجارت تریاک از افغانستان از 8000 تن فراتر رفته است. این بدان معناست که حدود 80 درصد و 90 درصد تریاک مصرف شده در سراسر جهان است. قاچاق مواد مخدر جریان غیرقانونی اسلحه را ترویج می کند و تخمین زده می شود که نزدیک به 50 درصد تولید ناخالص داخلی افغانستان را تشکیل می دهد.

دولت افغانستان مسئول ریشه کنی کشت خشخاش است و از سوی آیساف حمایت می شود. جامعه جهانی فشار بر دولت افغانستان را افزایش داده است، بنا براین آنها تلاش های خود را در این مبارزه تشدید می کنند. این نتایج به همراه داشته است و از سال 2007 کشت خشخاش به تدریج کاهش یافته است.

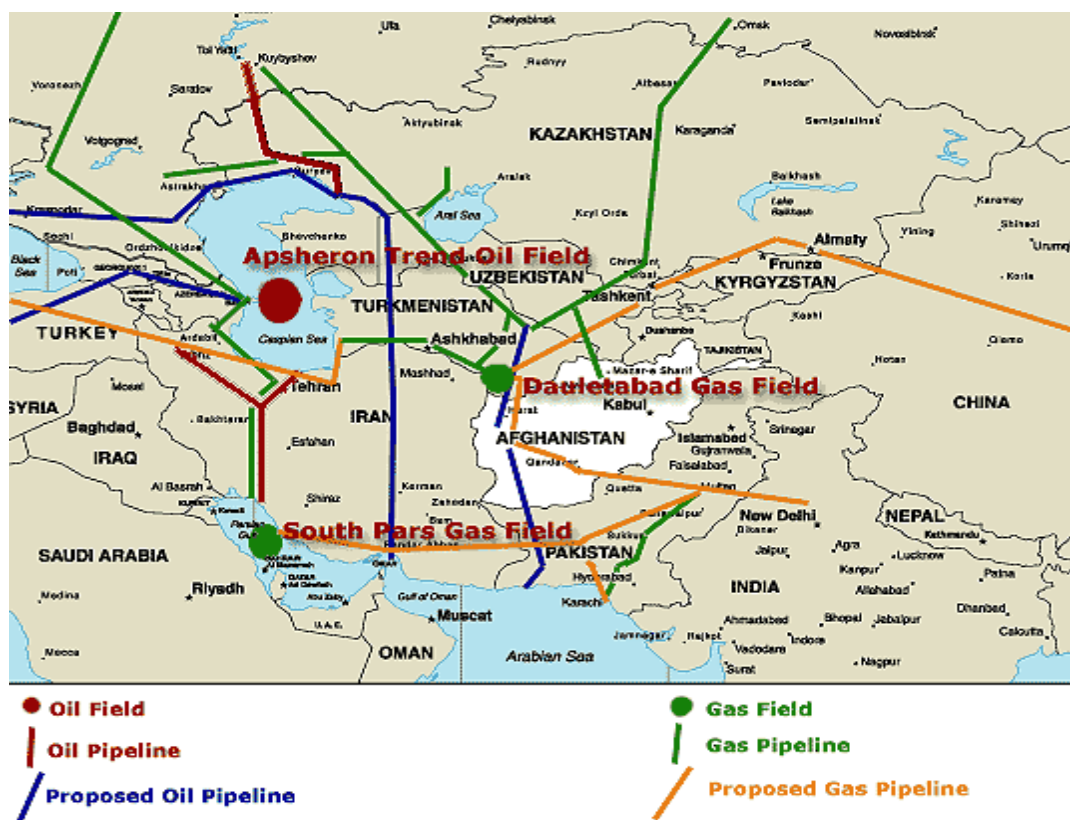
Figure 1: Opium cultivation in Afghanistan (ha), 1994-2009



5- افغانستان: دهلیز انرژی بالقوه

با وجود اینکه افغانستان دارای چندین ذخایر نفت در شمال و مواد معدنی استراتژیک در شمال است در جنوب، ارزش اصلی آن به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک آن است. افغانستان تبدیل به ترانزیت می شود محلی برای منابع انرژی که از ایران و ترکمنستان به پاکستان، هند و حتی چین ایران دارای دومین ذخایر مهم گاز در جهان و ترکمنستان است در رده چهارم قرار دارد.

ایجاد خط لوله نفت و گاز که از افغانستان به پاکستان و هند عبور داده میشود این خود بازده یا تولید منابع انرژی را در آسیای مرکزی و ایران افزایش میدهد که در واقعیت امر به نفع همه کشورهای منطقه خواهد بود. با این حال این وضع به احتمال قوی بر سیاست روسیه مبنی بر اینکه روسیه تا حد امکان تلاش دارد که بر توزیع گاز اروپا و آسیا کنترل داشته باشد تأثیر خواهد گذاشت. شرکت یا کمپنی بنام یونیکال (UNICAL) [اتحادیه نفت کلینرنیا] که «حامد کرزی» مشاور آن بود - برنامه این شرکت طوری بود که خط لوله گاز و نفت را از ترکمنستان به افغانستان از راه هرات با عبور از کندهار تا ملتان پاکستان تمدید نمایند که این پروژه را تاپ (TAP) نامیدند، مسولین این شرکت در سال (2001) در ماه جولای با حکومت طالبان باب مذاکره را باز کردند - ولی ایالات متحده به سرعت در مورد مداخله کرد و این پروژه را با تمام برنامه های اش فلج کرد چونکه به نظر آمریکایی ها این پروژه به نفع کمپنی روسی بنام گازپروم (GASPROM) و آنها هم به نسبت ادامه و یا انحصار بر گاز ترکیه بود. این شرکت با عضو شدن و یا شریک شدن هند نام تاپی (TAPI) را بخود گرفت.



اگرچه که هند نمی پذیرفت که عضو تاپی شود و آن اینکه هند نمی خواهد به پاکستان رقیب سنتی خود که از طریق آن گاز را دریافت کند یا که با پاکستان وابسته باشد.

6 - نقش پاکستان و هند

از زمان ظهور پاکستان به عنوان یک دولت، پاکستان در افغانستان سرزمینی را می بیند که به آن امکان می دهد عمق استراتژیک لازم را در درگیری علیه هند به دست آورد به همین دلیل است که قصد دارد اتحادی با نفوذ دائمی بر دولت افغانستان ایجاد کند .

برای پاکستان، بدترین فرضیه این است که افغانستان تحت نفوذ هند یا یک متحد قرار گیرد . حضور نیروهای شوروی در خاک افغانستان اینگونه تلقی می شد با این نوع نفوذ بر افغانستان با اکثریت پشتون، می خواهد از جنبش همسایه غربی خود برای دستیابی به یک پشتونستان مستقل

جلوگیری کند بر عین حال، پاکستان می خواهد از تبدیل شدن افغانستان به محلی که ناراضیان پشتون پاکستان در آن پناه می گیرند، جلوگیری کند .



علاوه بر این، دولت پاکستان در میان دشمنان خارجی راهی برای تقویت انسجام داخلی اش همیشه خود را تحت فشار می یابد. رادیکالیسم طالبان می تواند بومرنگی / یک چوب پرتاب خمیده یا زاویه دار که معمولاً از یک طرف صاف و از طرف دیگر گرد است به طوری که در هنگام پرواز اوج می گیرد یا منحنی می شود. **تفصیل توسط این قلم** / برای پاکستان با شد، اگر در قلمرو خود کنترل نشود بگسترش آن از طریق تروریسم می تواند نظم دولت شکننده را بر هم بزند .

پاکستان در خارج تلاش می کند تا نقش خود را در سیاست بین المللی تقویت کند و مشکل ایجاد شده توسط مهاجران افغان در قلمرو خود را حل کند .

پس از سقوط رژیم طالبان در نتیجه مداخله ائتلاف بین المللی به رهبری ایالات متحده آمریکا، پاکستان خود را در یک دوراهی قرار داد که مجبور شد به این موضوع فکر کند:

1- پاکستان ممکن است وسوسه شود تا دولت افغانستان را ناآرام کند تا تغییرات مطلوب تری برای آن ایجاد کند .

2 - شکست سیاست افغانستان می تواند تنش های مهمی را در موازنه سیاست بحرانی داخلی پاکستان ایجاد کند . یک بحران بزرگ در پاکستان می تواند استراتژی کلی منطقه را تحت تأثیر جدی قرار دهد . پاکستان قدرت هسته ای در جهان است که کنترل کمتری بر هسته ای خود دارد

پاکستان قدرت هسته ای در جهان است که کنترل کمتری بر زرادخانه هسته ای خود دارد و پس از 11 سپتامبر کمک های مهمی از ایالات متحده آمریکا دریافت کرده است تا کنترل خود را بهبود بخشد و توسعه را ارتقا بخشد . در سال جاری، **دولت اوپاما 1200**

میلیون دلار به دولت اسلام آباد خواهد داد. این وجهه خود را در میان پاکستانی ها افزایش نداده است. یعنی که این موضوع در میان پاکستانی ها شیوع داده نشده است.

وضعیت پاکستان به دلیل ضعف دولت و مشکلات آن برای حل مناقشات داخلی ناشی از بحران اقتصادی در این کشور، بلایای طبیعی و گروه های خرابکارانه است که در منطقه قبایله ای تحت اداره فدرال (FATA) و در استان مرزی شمال غربی (NWFP) فعالیت می کنند. (علیرغم عملیات ارتش پاکستان و حملات منظم هواپیماهای بدون سرنشین آمریکا).

حل و فصل مناقشه افغانستان از طریق مذاکره به ایجاد ثبات در پاکستان و منطقه کمک می کند، به لطف پیوندهای سرویس های اطلاعاتی این کشور با جنبش طالبان و سایر گروه های وابسته به جهاد در افغانستان نقش نیروهای مسلح پاکستان یک جنبه کلیدی برای پایان دادن به پناهگاه طالبان و القاعده در FATA است. ما با دید قدرتی را در نظر داشته باشیم که FAS (استانداردهای حسابداری مالی) پاکستان را در تصمیم گیریهای سیاسی این کشور تسلیم می کند. آنها برای مدت طولانی مخالف بودند تا خود را در نبرد ضد تروریستی در FATA درگیر نکنند. آنها گفتند که برای این نوع اقدامات آمادگی ندارند و در مرز کشمیر بیشتر ضروری است.

عملیات ارتش پاکستان در دره سوات و وزیرستان جنوبی علیه جنبش طالبان در پاکستان موفقیت نسبی داشته است. این جنبش در سال 2007 با نام تحریک طالبان پاکستان (TTP) آغاز شد. هدف آن ایجاد یک رژیم اسلامی بنیادگرا در کشور بود. به خوبی شناخته شده است که تحریک طالبان پاکستان با القاعده ارتباط دارد که از آنها در حملات آنها حمایت فنی کرده است.

یکی از جنبه های کلیدی برای درک موقعیت پاکستان در مناقشه افغانستان، تأثیرات بالقوه آن در درگیری است که کشمیر با هند ادامه می دهد، زیرا هر چیزی که به نفع هند باشد برای پاکستان یک تهدید تلقی می شود.

هند به نوبه خود از جنگ افغانستان برای معرفی شرکت های خود در این کشور و همچنین کمک های توسعه ای استفاده کرده است. هند پس از ایران دومین اهداکننده منطقه شرق است، اما بسیار جلوتر از اهداکننده بعدی، آلمان است. علاوه بر این، هند هر روز نفوذ سیاسی بیشتری در چارچوب بین المللی به دست می آورد و در نتیجه به کشوری مهم تبدیل می شود تا بتواند راه حلی معتبر برای مناقشه افغانستان بیابد. در حال حاضر، از ربط دادن راه حلی برای این مناقشه با توافق هند و پاکستان که شامل حل و فصل مسأله امتز اختلاف در مورد کشمیر است، خودداری کرده است.

راه حل ممکن این است که هند از هرگونه نفوذ خود در افغانستان دست بردارد و آن را به پاکستان واگذار کند در عوض پاکستان نیز در مورد کشمیر همین کار را انجام دهد. این قطعنامه مستلزم اطمینان از عدم حمایت پاکستان از جهادی های کشمیر و کنترل شورشیان پشتون بدون توجه به پاکستانی بودن آنها از افغانستان است.

به نوبه خود، ایالات متحده به وضوح از هند به عنوان عامل بازدارنده نفوذ چین و روسیه در منطقه حمایت می‌کند، اما در هر صورت پاکستان را رها نمی‌کند.

7. - نتیجه گیری

راهبرد حل منازعه در افغانستان مستلزم :

- یک پروسه افغانی سازی درگیری که در آن افغان ها به رهبری دولت خود امنیت را برای قلمرو و جمعیت خود تامین می‌کنند. برای دستیابی به این هدف، آنها به نیروهای پلیس و نظامی لازم برای جلوگیری از فرار از خدمت نیاز دارند.
- باید از تبدیل شدن افغانستان به یک کشور شکست خورده جلوگیری کرد، زیرا القاعده موقعیت ایده آلی را برای بازسازی پناهگاه خود فراهم می‌کند. بنابراین، ساختن نهادهای دولت مستحکم ضروری است.
- برای کشورهای درگیر مستقیم در مناقشه مانند ایالات متحده آمریکا و کشورهای منطقه مانند پاکستان، هند، ایران، چین، تاجیکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و روسیه ضروری است که در حل مناقشه شرکت کنند.
- قطعنامه باید برای پشتون ها در افغانستان مؤثر باشد و پشتون های پاکستان آن را پذیرفته باشند. این بدان معناست که تا جایی که ممکن است باید با طالبان مذاکره شود.
- قطعنامه باید کاهش قابل توجهی از کشت خشکاش را به منظور جلوگیری از فساد دولت افغانستان تسریع کند. فساد دربرگیرنده یک خطر جدی است، زیرا می‌تواند به زودی پس از خروج نیروهای بین المللی از خاک افغانستان، دولت را به پایان برساند، همانطور که پس از خروج شوروی اتفاق افتاد.
- این قطعنامه باید به تعهد پاکستان برای مبارزه با جهادی ها و القاعده در قلمرو خود دست یابد. خروج نیروهای بین المللی باید با توافق همه کشورهای درگیر و بدون اعلام تازمانی که کاملاً ضروری باشد انجام شود تا از تلاش قدرت ها و کشورهای منطقه برای به دست آوردن موقعیت های برتر جلوگیری شود. علاوه بر این، اعلامیه های عقب نشینی طالبان را تقویت کرده و دولت کرزی را تضعیف می‌کند.

میگل آنخل بالستروس مارتین مدیر کل موسسه مطالعات استراتژیک اسپانیا

پایان فصل چهارم

----- با تقدیم احترامات (2023-02-19)

به ادامه آن فصل پنجم

